

دیدار با امام عصر در کرمانشاه

ونامه های آن حضرت به اهالی دینور
واحمد بن اسحاق قمی (ره) مدفون در سرپیل نهاب

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاءَ عَنَّا وَقَّتْهُمُ اللَّهُ لَطَاعَيْنِهِ عَلَى
اجْتِمَاعٍ مِنَ الْفُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ
عَلَيْهِمْ لَمَا نَأَخَّرَعَنَّهُمُ الثَّمَنُ بِلِفَائِنَا وَلَنَجَلَّتْ
لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ
وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَافِيَا يَحْسِنَا عَنْهُمْ إِلَّا
مَا يَنْصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ

ص ۱۰۰

دیدار

با امام عصر (عج) در کرمانشاه

و نامه‌های آن حضرت به اهالی دینور

و احمد بن اسحاق قمی رحمته الله

مدفون در سر پل ذهاب

نویسنده: مهدی عبدی

عبدی وندزینی، مهدی، ۱۳۵۸)

دیدار با امام عصر (عج) در کرمانشاه (و نامه‌های آن حضرت به اهالی دینور، کرمانشاه و احمد بن اسحاق قمی رضی الله عنه مدفون در سرپل ذهاب).

تألیف: مهدی عبدی وندزینی. - قم: فقه، ۱۲۰ ص. مصور، ۱۳۸۵. کتابنامه: ص ۱۰۳، همچنین بصورت زیر نویس. ISBN: 964 - 499 - 191 - 5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار) ۱. محمد بن الحسن رضی الله عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشتنامه ۲. محمد بن الحسن رضی الله عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - رؤیت ۳. محمد بن الحسن رضی الله عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - نامه‌ها الف. عنوان BP ۲۲۴ / ۴ / ۹



نام کتاب: دیدار با امام عصر (عج) در کرمانشاه

مؤلف: مهدی عبدی

ناشر: انتشارات فقه

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۴۹۹ - ۱۹۱ - ۵ ISBN: 964 - 499 - 191 - 5

ص، پ، ۳۶۶۳ - ۳۷۱۸۵ تلفن: ۷۷۳۴۸۷۳ - ۰۲۵۱

«کلیه حقوق این اثر برای مؤلف محفوظ است»

مراکز پخش: ۱ - کرمانشاه، خیابان مدرس، بازار زرگرها، کتابفروشی

آقای پایروند، تلفن: ۷۲۳۷۵۶۲ - ۰۸۳۱

۲ - سرپل ذهاب، مطبوعاتی جنب حرم آقا احمد بن اسحاق قمی رضی الله عنه.

الله أكبر
الحمد لله
الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا
أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لِي وَلِيًّا وَكَفِّرْ عَنِّي ذُنُوبِي وَارْحَمْنِي
وَعَلَى رَأْسِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَارْحَمْنِي
وَحَافِظًا وَقَاتِلْ لِي الْوَأَسْرَ لِي وَالْأَعْيُنَ
حَتَّى تَسْكُنَ لِي رِضْكَ طَوْعًا وَتَنْعَمَ بِمَنِّكَ فَهَذَا طَوْلِي

تقدیم

به شیر زن کربلا حضرت زینب کبری علیها السلام

و

به ابر مرد تاریخ

بنیانگذار نظام مقدس

جمهوری اسلامی ایران

امام راحل، خمینی کبیر (قدس سره الشریف)

و

رهرو صدیق راهش

مقام معظم رهبری

خامنه‌ای عزیز (مد ظلّه العالی)

و به تمام شهیدان گلگون کفن

ایران اسلامی

و منتظران فرج حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه)

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار.....
۱۱	بخش اول : امکان تشرّف
۱۳	امکان تشرّف
۱۵	مدعیان دروغ‌گو
۱۵	پیامی برای امام خمینی <small>علیه السلام</small>
۱۶	نکته‌ها :
۱۷	راه دیدار.....
۱۹	بخش دوم : تشرّفات
۲۱	تشرّف مرحوم آیه الله حاج سید حسین حائری
۲۶	نکته‌ها :
۲۸	تشرّف مرحوم سید احمد میرباقری
۳۱	نکته‌ها :
۳۲	تشرّف یافتگان دینوری
۳۳	تشرّف مرحوم احمد عسکری کرمانشاهی
۴۵	نکته‌ها :
۴۷	تشرّف مرحوم جنابی علاقیند.....

- ۴۹ تشرف محدث عالی قدر احمد بن اسحاق قمی رحمته الله
- ۵۶ نکته‌ها:
- ۵۷ تشرف دیگر احمد بن اسحاق قمی رحمته الله
- ۶۹ نکته‌ها:
- ۷۱ بخش سوم: نامه‌ها.
- ۷۳ نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن محمد دینوری رحمته الله
- ۸۲ نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن ابی روح (دینوری) رحمته الله
- ۸۶ نکته‌ها:
- ۸۷ نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی رحمته الله
- ۹۶ نکته‌ها:
- ۹۹ نامه امام عصر علیه السلام مبنی بر ثقه بودن احمد بن اسحاق رحمته الله
- ۱۰۰ نامه و عنایت امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق رحمته الله
- ۱۰۱ آخرین نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق رحمته الله
- ۱۰۱ نکته‌ها:
- ۱۰۳ کتاب نامه
- ۱۱۱ آلبوم تصاویر
- ۱۱۹ دیگر آثار مؤلف

پیشگفتار

به روی خود شب تارم کنی روشن چه می‌گردد

رهانی جانم ای جانان از این غوغا چه خواهد شد؟

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي
أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ.

سلام بر تو ای مولای من! ای بقیة الله در روی زمین! سلام بر تو ای
پیمان محکم خدا که آن را گرفته از مردم و تاکید کرده! سلام بر تو ای وعده
خدا که ضمانت نموده او را!

سلام بر تو ای فرزند طه و محکمت! سلام بر تو ای فرزند یس و ذاریات!
سلام بر تو ای فرزند طور و عادیات! سلام بر تو ای یوسف زهراء علیها السلام!

سلام بر تو ای منتقم خون حسین علیه السلام! سلام بر تو ای در هم شکننده
شوکت زورگویان! سلام بر تو ای عزت بخش دوستان و خوارکننده
دشمنان! سلام بر تو ای امید مظلومان و ستمدیدگان! سلام بر تو ای فریاد
رس بی‌کسان.

و این مجموعه که با مدد و عنایت امام عصر علیه السلام تهیه و تدوین شده،
بدین شرح است.



بخش اول: در این بخش به صورت خیلی کوتاه بحث شده که آیا دیدار

با امام عصر علیه السلام در عصر غیبت کبیرا امکان دارد یا خیر؟

بخش دوم: در این بخش حکایات تشرّف چند نفر از همشهریان عزیز

و کسانی که در شهر کرمانشاه موقّق به دیدار امام عصر علیه السلام گشته و دو

تشرّف از محدّث عالی قدر جناب ابوعلی احمد بن اسحاق اشعری قمی رحمته الله

که مدفون در شهرستان سرپل ذهاب می باشد را آورده‌ام.

بخش سوم: این بخش شامل توقیعات (نامه‌های) امام عصر علیه السلام به

اهالی دینور، کرمانشاه و احمد بن اسحاق قمی رحمته الله می باشد.

و هدف از تهیه این مجموعه این بود که شیعیان بدانند امام عصر علیه السلام

حاضر و ناظر بر اعمال و رفتار ما می باشد و در وقت گرفتاری‌ها به فریاد

دادخواهان خواهد رسید ان شاء الله. و در پایان دعای ما این است:

اللّهُمَّ ارزقنا رؤيته و صحبتته و ملازمته آمین ربّ العالمین.

به ذره گر نظر لطف، آن جناب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند

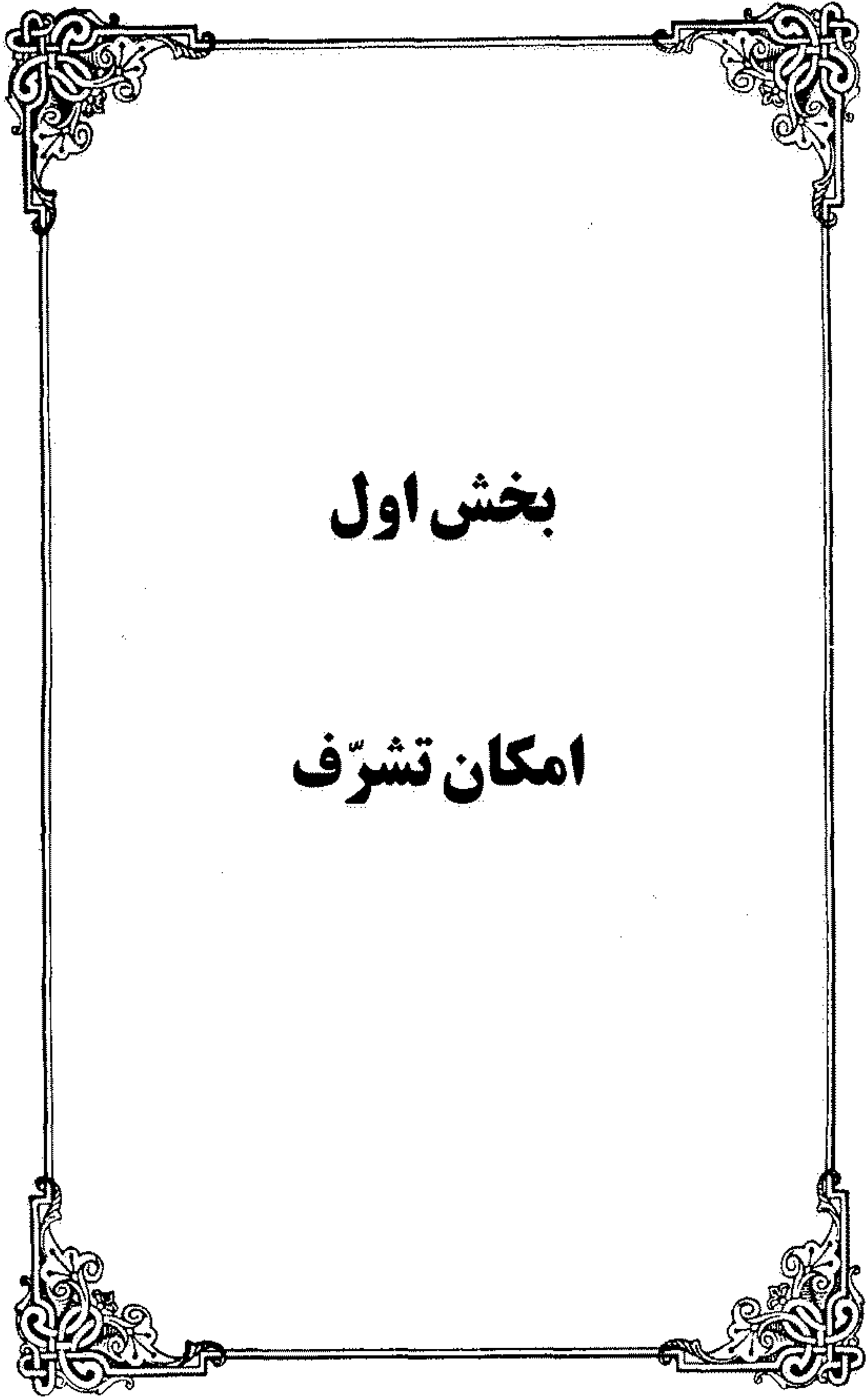
* * *

مرا امید وصال تو زنده می‌دارد.

قم - مهدی عبدی و ندرینی

عید ولایت ۱۴۲۷ هـ ق

۱۳۸۵/۱۰/۱۸



بخش اول

امکان تشرّف

امكان تشرف

دلیل قاطعی بر عدم امکان تشرف به محضر آن بزرگوار، در غیبت کبرا وجود ندارد و اما توقیع منسوب به آن حضرت که در آن خطاب به علی بن محمد سمري^(۱) آمده است:

«يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ، وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ، فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، الْأَفْئِنِ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ»^(۲).

«ای علی بن محمد سمري، خداوند اجر برادران دینی تو را در سوگ تو افزون کند، تو زندگی را شش روز دیگر بدرود خواهی گفت. کار خویش را

۱ - چهارمین نایب خاص امام عصر^{علیه السلام} در دوران غیبت صغرا.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰، ح ۷، ج ۵۲، ص ۱۵۱، ح ۱.



سامان بخش و به کسی در مورد جانشینی خود (در نیابت خاصه) وصیت نکن که غیبت کامل (کبرا) آغاز گردیده و ظهور جز به اذن الاهی تحقق نیابد و آن، پس از مدتی دراز و قساوت دل‌ها و آکنده شدن زمین از جور و ستم خواهد بود. و به زودی از میان شیعیانم کسانی پیدا شوند که مدعی دیدارم باشند، آگاه باشید که هر کس ادعای دیدارم را کند، سخت دروغ گو و مفتری است.»

این توقیع، هم از نظر سند و هم از نظر دلالت بر عدم امکان رؤیت ولی عصر علیه السلام در عصر غیبت کبرا، قابل قبول نیست.

اما از نظر سند، حسن بن احمد مکتب - راوی این توقیع - شناخته شده نیست؛ بنابراین، صدور توقیع مذکور ثابت نمی‌باشد.

و اما از نظر دلالت، با عنایت به این که علی بن محمد سمري نیابت خاص از آن حضرت داشت، مقصود از «ادعای دیدار» در این روایت مطلق دیدار آن حضرت نیست بلکه همان طور که علامه مجلسی احتمال داده است، مراد ادعای دیدار همراه با نیابت از آن حضرت و آوردن اخبار از جانب ایشان؛ مانند سایر نمایندگان آن حضرت در عصر غیبت صغرا است. (۱)

۱ - برکات سرزمین وحی، ص ۸۱. این توقیع توجیحات دیگری نیز دارد که برای آگاهی بیشتر می‌توانید به جلد ۵۳، بحار ص ۳۱۸، ۳۲۵ مراجعه فرمایید.



مدعیان دروغگو

بدیهی است که پذیرفتن امکان دیدار امام عصر علیه السلام بدین معنا نیست که هر کس مدعی دیدار شد، می‌توان او را تصدیق کرد. بی‌تردید تصدیق مطلق، مانند تکذیب مطلق ناروا است. مدعیان دروغگو و شیاد بسیارند، ساده‌اندیشی در این باب، به خصوص برای جوانان و نوجوانان بسیار خطرناک است.

نمونه‌های فراوانی از این گونه، در عصر حاضر دیده و شنیده شده که در این جا مجال برای ذکر آنها نیست، تنها یک نمونه کافی است که مشخص شود خطر تا چه اندازه جدی است و شیادان در این باره تا کجا پیش می‌روند:

پیامی برای امام خمینی ره

یکی از مدعیان ارتباط با امام عصر علیه السلام در زمان حیات امام خمینی ره با یکی از مسؤولان بلند پایه جمهوری اسلامی تماس گرفته، می‌گوید: پیغامی از حضرت بقیة الله علیه السلام برای امام دارم که باید حضوری به ایشان عرض کنم.

گویا آن مسؤول بلند پایه باور کرده بود که مدعی راست می‌گوید. لذا جریان را به اطلاع امام خمینی ره می‌رساند.

امام علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند: به او بگویید «من کور باطن هستم - اشاره به اینکه بی دلیل چیزی را نمی‌پذیرم - سه سؤال از وی بکنید و بگویید: اگر با حضرت ولی عصر علیه السلام ارتباط دارد، ابتدا پاسخ این سؤال‌ها را بیاورد، بعد پیغام آن حضرت را بگوید.

سؤال نخست: من یک چیزی را دوست دارم، آن چیست؟^(۱)

سؤال دوم: چیزی را گم کرده‌ام، کجاست؟^(۲)

سؤال سوم: ربط حادث به قدیم چگونه است؟

اما مدعی - یا مدعیان - به جای پاسخ به پرسش‌های امام، نامه‌ای سراسر اهانت به ایشان می‌نویسند که چرا از واسطه ولی عصر علیه السلام برای اثبات ادعایش دلیل و برهان می‌خواهد!

امام نامه را می‌فرستند که در جلسه سران قوا خوانده شود تا...

نکته‌ها

در این داستان چند نکته بسیار آموزنده وجود دارد:

۱. هشدار به جوانان، وقتی که مدعیان دروغین در صدد اغوای شخصی مانند حضرت امام خمینی علیه السلام باشند، فریب دادن جوانان ساده لوح برای آنان بسیار آسان است.

۱ - عکسی منسوب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که در اتاق امام علیه السلام بوده است.

۲ - امام راحل دیوان شعری داشتند که مفقود شده بود.



۲. ادعای ارتباط با امام عصر علیه السلام آسان است. هر کس می تواند این ادعا را داشته باشد، مهم این است که مدّعی می تواند ادعای خود را با دلیل اثبات کند، یا نمی تواند؟ و بالاخره تصدیق و تکذیب مدّعی باید متکی به دلیل و برهان باشد.

۳. دلیلی می تواند ارتباط مدّعی را اثبات کند که حاکی از ارتباط با عالم غیب باشد، لذا امام علیه السلام سؤال های خود را به گونه ای طراحی کرده اند که حتی برای کسانی که از طریق علوم غریبه قادر به تشخیص ضمیر افراد هستند، پاسخ دادن به همه آن ها ممکن نیست. (۱)

راه دیدار

«هَلْ إِلَيْكَ يَا بَنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقِي؟» (۲)

«آیا راهی برای دیدار آن بزرگوار وجود دارد؟»

پاسخ این پرسش آری است و راه دیدار آن جلوه گاه تام حضرت احدیت و بزرگترین آیت الاهی، تهذیب نفس و پاک سازی جان است:
غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

۱ - برکات سرزمین وحی، ص ۸۴ - ۸۶.

۲ - دعای ندبه.



نقل شده که یکی از دانشمندان پس از سال‌ها رنج و ریاضت، توفیق دیدار آن بزرگوار را در مغازهٔ پیرمردی قفل‌ساز پیدا می‌کند، پس از ملاحظهٔ جریان برخورد منصفانهٔ پیرمرد در خریداری قفلی بدون کلید از پیرزنی نیازمند، امام علیه السلام به آن دانشمند می‌فرماید:

«... این گونه باشید تا به سراغ شما بیایم، چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضات و سفرها رفتن احتیاج نیست، عمل نشان دهید!... از همهٔ این شهر این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام؛ زیرا این پیرمرد دین دارد و خدا را می‌شناسد. این هم امتحانی است که داد. از اول بازار این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند، همه در مقام آن بودند که این قفل را ارزان بخرند و هیچ کس به سه شاهی نیز نخرید که این پیرمرد به هفت شاهی خرید. هفته‌ای نمی‌گذرد مگر آن که به سراغ او می‌آیم و از او تفقد می‌کنم.»

بی شک رمز موفقیت علمای بزرگ و صالحانی که توفیق دیدار آن حضرت را در عصر غیبت یافته‌اند، تهذیب نفس و عمل شایستهٔ آنان بوده است. (۱)

۱- برکات سرزمین وحی، ص ۸۶-۸۷، برای آگاهی از تفصیل این داستان رای: کتاب کیمیای



بخش دوم

تشرّفات

تشرّف مرحوم آية الله حاج سيد حسين حائري^(۱)

حضرت آية الله مرحوم حاج شيخ علي اكبر نهاوندي (رحمة الله عليه)
(۱۲۸۰-۱۳۶۹ ه.ق.) مي نويسد: خبر داد ما را افتخار العلماء العالمين حاج
سيد حسين حائري ساكن ارض اقدس (مشهد) كه كمال وثوق و اطمينان به
قول و فعل ايشان است در او ايل ماه ذيقعدة الحرام سال ۱۳۶۴ هجري
قمرى. فرمود: در سال ۱۳۴۵ يا ۱۳۴۶ هجرى در اوان دهة محرم الحرام
سیدی غريب^(۲) كه او را نمى شناختم، در منزل احقر در كرمانشاه ورود
نمود و غالباً زوار از اهل علم و غيرهم از عراقين ورود مى نمودند بدون
آشنايى؛ و احقر هم پذيرايى مى نمودم. بعد از دو روز از ورود سيد مذکور

۱ - ايشان از مجتهدين بسيار عالى قدر و برادرزاده مرحوم سيد العلماء المتقين و اعلم
المتأخرين آقا سيد محمد اصفهاني فشاركى بوده اند. ايشان چند سالي در كرمانشاه زندگى
کرد و از آنجاى كه ساليانى نيز در كربلا زندگى کرده بود به او سيد حسين كربلايى نيز مى گفتند.
۲ - نام آن سيد، سيد محمد رشتى بوده است. ر.ك: العبقري الحسان، ج ۱، ص ۱۰۳.



یکی از اهل علم نجف اشرف به دیدن احقر آمد و آن سید را شناخت و به احقر اشاره نمود که این آقا را می‌شناسید. گفتم: سابقه آشنایی با ایشان ندارم، گفت: یکی از مرتاضین بسیار مهم می‌باشند و به ظاهر در کوچه مسجد هندی دکان عطاری دارد.

مرحوم آیت الله حائری می‌گوید: احقر در آن چند سال اخیر که شیوع آزادی و کثرت اشخاص بی‌دیانت که توهین بالنسبه به مجالس روضه خوانی و سینه‌زنی می‌کردند، محض تقویت اساس شرع، مجلس روضه خوانی خیلی مفصلی اقامه می‌نمودم که اول فجر عقد مجلس می‌شد تا یک ساعت بعد از ظهر ختم می‌شد و از لحاظ هزینه زیاد و زحمات بدنی بسیار در زحمت بودم و در آن مجلس شصت نفر روضه خوان شهری و غریب که از سایر شهرها آمده بودند و پنج مداح تعزیه می‌خواندند. و در مدت هشت نه ساعت که مدت مجلس بود سی نفر می‌خواندند و بقیه در باقی ایام به نوبت و همه آن‌ها حقوق داشتند.

آیت الله حائری از آن سید غریب که دارای مقامات معنوی بوده می‌خواهد به طریقی بیان کند که آیا این مجلس مقبول اهل بیت علیهم‌السلام هست با این زحمات و مصارف، آن سید می‌گوید: آری این مجلس مقبول اهل بیت علیهم‌السلام است و در روز نهم یا دهم حضرت ولی عصر علیه‌السلام به این مجلس تشریف می‌آورند.

آیت الله حائری می‌گوید: با کمال وجد و شوق گفتم؛ چرا روز را تعیین



نکردید؛ گفتند: آن چه را می‌گوییم: بنویسید و نگاه دارید. آیت الله حائری می‌گوید: و آن روز، روز پنجم محترم بود. و وضع احقر در مجلس خلاف وضع ریاست و ترتیب علما در کرمانشاه بود که در جای معینی بنشینند و اشخاص محترم طرف ایشان بیایند و قهراً آن قسمت صدر مجلس محسوب می‌شد، بلکه احقر در ب‌خانه نشسته یا ایستاده بودم و برای هر کسی قیام می‌نمودم و این مجلس مورد توجه عموم اهل شهر بود و مجلس غالباً پر می‌شد و راه مسدود می‌گردید و یک جماعت دیگر در اطراف کوچه انتظار داشتند تا زمانی که تبدل اشخاص بشود و جماعتی خارج شوند و آن جماعت به جای آن‌ها بیایند.

سید گفت: روز نهم ساعت دو و سه که دو ساعت از دسته می‌شود، شما در پای چاه که نزدیک درب خانه است نشسته‌اید که یک مرتبه حال شما منقلب می‌شود و تمام بدن شما تکان می‌خورد. در آن حال نگاه کنید به آن نقطه معین که آخر حدّ مجلس زن هاست، (آیت الله حائری می‌گوید: نصف فضای خانه متعلق به زنان بود که جلو واقع می‌شد و نصف مؤخر مردانه بود که در حال جلوس مردها پشت سر زن‌ها واقع می‌شدند و منبر مجاذی زن‌ها گذارده می‌شد که مردها صورت زن‌ها را نمی‌دیدند و مجلس در اندرون خانه بود که وسیع بود و احقر نزد در می‌ایستادم و پذیرایی می‌کردم و اتاقی در بیرونی مجمع آقایان روضه‌خوان‌ها بود)، گفت: هر وقت تکان خوردی متوجه باش به آن نقطه مجلس یک عده اشخاص ده

دوازده نفر نشسته‌اند، به یک هیئت و یک لباس و یک شکل یکی از آن‌ها حضرت ولی عصر علیه السلام است و اول ساعت دو از دسته از آن در اطاق روضه خوان‌ها از طرف بیرونی وارد می‌شوند و تا ساعت سه آن روز تشریف دارند و ساعت سه که مجلس به هم می‌خورد به جهت تبدل اشخاص در ضمن مردم بیرون می‌روند و شما ملتفت نمی‌شوید با وضو باشید و بروید به محضر مبارکشان و خدمتی بکنید از قبیل چایی دادن یا استکان برداشتن و آن‌ها برای شما قیام نمی‌کنند و می‌گویند: «این جا خانه خودمان است بروید درب خانه پذیرایی بکنید از مردم و در این ساعت جلوس ایشان دو روضه خوان می‌خوانند و هر دو از امام زمان علیه السلام می‌گویند و کسی مصیبت نمی‌خواند و با این حال مجلس بسیار مشوّش و ضجّه و ناله بیش‌تر از هر روز می‌شود و آقای اشرف الواعظین^(۱) که هر روز یک ساعت بعد از ظهر می‌آیند و مجلس را ختم می‌کنند در همین ساعت می‌آیند و منبر می‌روند و از امام زمان علیه السلام می‌گویند.

به هر حال در روز پنجم محرم این مذاکرات بین من و سید مرتاض اتفاق افتاد. و این مطالب را نوشتم تا روز نهم در فکر این قضیه روز شماری می‌کردم. تا روز نهم مجلس بسیار ازدحام داشت در ساعت مذکوره بنده پای چاه نشسته بودم، ناگاه لرزه‌ای بر من عارض شد و بدنم شروع به تکان

۱ - مراد از اشرف الواعظین، سید اکبر شاه، شیرازی الاصل و تهرانی المسکن است که در اواخر عمر خود سکونت کرمانشاه را اختیار نمود.



خوردن گرفت، فوراً نظر کردم به آن نقطه معین دیدم در همان مکان یک حلقه مشتمل بر ده دوازده نفر دایره وار نشسته‌اند در لباس متعارف آن روز اهل کرمانشاه یعنی قبای بلند و کلاه نمد و دستمال روی آن و کفش پاشنه خوابیده و بعضی آن‌ها چپ می‌کشند و جمیع آن‌ها اسمراللون و قوی استخوان در سنّ قریب به چهل سالگی موهای ریش و ابرو و چشم سیاه. رفتم نزد آن‌ها به عنوان خوش آمدید و فریاد کردم چای بیاورید، آن‌ها به حقیر تبسم کردند و گفتند: «خانه، خانه خودمان است همه چیز آورده‌اند شما بروید در خانه مشغول پذیرایی باشید».

مراجعت به مکان خود نمودم و دانستم که این آقایان از در اتاق بین بیرونی و اندرونی آمده‌اند به هر حال در آن ساعت دو نفر منبر رفتند و با آن که «روز تاسوعا» معمولاً مصیبت حضرت ابی الفضل علیه السلام را می‌خوانند هر کدام چند دقیقه منبر رفتند و تسلیت به امام زمان علیه السلام داشتند. و مجلس در گریه و زاری هنگامه‌ای بود. و آقای اشرف الواعظین که باید بعد از ظهر بیایند، ساعت دو از دسته آمدند و به اتاق روضه خوان‌ها نرفتند و در همان مجلس وارد شدند و کنار درب خانه پهلوی من نشستند و گفتند: من امروز تعطیل کردم برای رفع خستگی فردا که عاشورا است کار زیاد است، ولی این جا نتوانستم نیایم.

بعد از صرف چای منبر رفت و سکوت طولانی کرد بعد صدا کرد بدون مقدمه معموله اهل منبر «ای گم شده بیابانها روی سخن ما با توست».

مجلس به حدی از این کلمه پریشان شد و مردم به سر و سینه می زدند که بی اختیار شدند و بعد از یک لحظه دیدم آن حلقه نیستند؛ دانستم از همان در اطاق بینی رفته اند.^(۱)

نکته ها :

از این حکایت می توان چند نکته را آموخت.

اول اینکه : روضه خوانی مورد توجه امام عصر علیه السلام بوده و حضرت در اینگونه از مجالس که خالی از ریا و گناه باشد شرکت می فرمایند .

دوم اینکه : نه تنها این مجالس مورد توجه امام مهدی علیه السلام می باشد بلکه مورد توجه سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز می باشد. در این خصوص امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش به نام فضیل می فرماید : « تجلسون و تحدثون ؟ » قال : قلت جعلت فداك نعم، قال : « إنَّ تلك المجالس أحبها، فأحيوا أمرنا يا فضيل، فرحم الله من أحيأ أمرنا إنَّه من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زيد البحر »^(۲).

۱ - العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان عليه السلام، ج ۱، ص ۱۰۱، یا تلخیص و تصرف. این حکایت را با اندک اختلافی حضرت آیه الله سید رضا صدر رحمته الله در کتاب *براه مهدی علیه السلام*، ص ۲۶۷ - ۲۷۰ نگاشته اند بدانجا رجوع کنید.

۲ - قرب الإسناد، ص ۳۶، ح ۱۱۷.



ای فضیل آیا شما جلساتی برگزار می کنید که در آن احادیث ما را بازگو کنند؟ عرض کردم فدایت شوم آری.

امام علیه السلام فرمود: ما این جلسات را دوست داریم زیرا امر ما (احکام خداوند) در اینگونه از جلسات زنده می شود. (و اعتقاد شیعیان افزون می گردد.) خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را (احکام خداوند) را زنده می کند. بدان هر کس از شیعیان نام ما را ذکر کند یا اینکه نزد او نام ما برده شود و به اندازه بال مگسی گریه کند خداوند گناهان او را می بخشد اگرچه به اندازه کفهای روی دریا باشد.

سومین نکته ای که می توان از این حکایت برداشت نمود این است که: روزهای نجومی نزد امام عصر علیه السلام حاضرند و حضرت بدآنها رفتار می کند. چهارم اینکه: نیک مردانی شرفیاب حضورش می شوند.

پنجم اینکه: ناشناس حرکت می کند.

ششم اینکه: حضرتش طی الارض دارد و کسانی که در خدمتش هستند از این فضیلت برخوردارند.

هفتم اینکه: حضرت همه زبانها را می داند و با هر کسی به زبان خودش سخن می گوید.

هشتم اینکه: جامه ای مخصوص ندارد و هر لباسی را می پوشد.

تشرّف مرحوم سید احمد میرباقری

آقای سید محمد حسین میرباقری از قول عموی خویش جریانی را که بسیار شنیدنی است، نقل کردند.

ایشان در جوانی مبتلا به کسالتی شدند که در نتیجه به حواس پرتی دچار شده و حافظه‌اش کم شد.

عده‌ای از شهرستان ما به قصد زیارت امام حسین علیه السلام به طور قاچاق حرکت کردند، مادرش به آن‌ها گفت: «این سید احمد ما را هم ببرید تا از سیدالشهداء علیه السلام شفا بگیرد.» قبول کردند.

در راه، تا رسیدن به کربلا، جریانات جالبی رخ داد که گفتنش مورد حاجت نیست، به هر حال به کربلا رسیدند و در مدتی که در کربلا بودند، اثری از شفا پیدا نشد و مورد عنایت قرار نگرفت. قصد مراجعت به ایران می‌کنند، در نزدیک مرز ایران، چون جواز نداشتند می‌بایست هر کدام جدا جدا جلو ماشین‌های باری را بگیرند و یکی یکی به عنوان شاگرد راننده سوار شوند تا بتوانند از مرز عبور کنند.

این شخص نیز جلو کامیونی را می‌گیرد و می‌گوید: «می‌خواهم از مرز رد شوم.» ولی چون حواس جمع نمی‌داشت، تمامی پول خود را به زاننده می‌دهد و او هم قبول می‌کند.



نزدیک پاسگاهی می‌رسند، راننده می‌گوید: «شما پیاده شو و از آن پشت بیا آن طرف پاسگاه، به طوری که تو را نبینند، من آن طرف شما را سوار می‌کنم.»

ایشان هم قبول می‌کند از آن طرف می‌آید، کامیون هم می‌آید، ولی وقتی مقابل او می‌رسد، نگه نمی‌دارد، هر چه دست بلند می‌کند و فریاد می‌زند، نتیجه نداشته و راننده توقف نمی‌کند و صدا می‌زند: «این کرمانشاه است، برو.»

ایشان به خیال این که به کرمانشاه رسیده و پشت این تپه کرمانشاه را می‌بیند به راه می‌افتد. از تپه بالا می‌آید و پایین تپه خبری از کرمانشاه نمی‌بیند باز به تپه دیگر می‌رسد و پایین می‌رود خبری از کرمانشاه نبوده. هوا سرد و برف به زمین نشسته بود. ناگاه می‌بیند چند گرگ گرسنه از پایین تپه به طرف بالا می‌آیند، ایشان با آن حال بی اختیار صدا می‌زند: «یا صاحب الزمان!» و به پشت می‌افتد.

می‌فرمود: «پشتم به زمین نرسیده بود که احساس کردم بر پشت کسی سوادم، ناگاه چشمم را باز کردم و خود را در مقابل باغ سبزی دیدم. آن شخص مرا به داخل باغ برد، ناگاه چشمم به سید بزرگواری افتاد که چند نفر در خدمتشان بودند.

آقا رو کردند به آن‌ها و فرمودند: «برای سید احمد از شربت تربت جدم بیاورید.» و این به آن خاطر بود که به قصد شفا از امام حسین علیه السلام حرکت

کرده بودم.

قدح آبی آوردند، من دیدم بسیار گوارا و خوش طعم است، تمامی قدح آب را نوشیدم. آقا فرمودند: «سید احمد خسته است جایش را بیندازید، بخوابد.» جایی برای من انداختند و من استراحت کردم.

سحر بود که بیدار شدم، دیدم آقا و آن جمع مشغول نماز شب هستند، چون پشتشان به من بود و من حال نماز شب خواندن نداشتم، نادیده گرفتم و خود را به خواب زدم، ناگهان نماز آقا تمام شد، فرمودند: «سید احمد بیدار شده، برایش آب بیاورید وضو بگیرد.» بلند شدم وضو گرفتم و مشغول نماز شب شدم.

صبح شد و صبحانه خوردم، بعد آقا فرمودند: «سید احمد را به منزلش برسانید.»

همان شخص که مرا آورده بود مرا با خود بیرون آورد و چند قدمی دور نشده بودیم اشاره کرد که: «این منزل شماست.» همان منزلی که در کرمانشاه قرار گذاشته بودیم.

او رفت، ناگاه به یادم آمد: «بیابان بود و گرگ و برف، چطور نجات پیدا کردم، و مرا به اسم خواند - سید احمد - و شربت تربت جدم و...» یقین پیدا کردم خدمت آقا امام زمان علیه السلام شرفیاب شدم. از آن ناراحتی هم نجات پیدا کردم.

وارد منزل شدم و دوستان دور من جمع و من مشغول گریه کردن بودم

و بعد ماجرا را تعریف کردم.

ایشان از علمای ساکن اصفهان بودند که چند سال قبل فوت کردند. (۱)

نکته‌ها :

از این حکایت می‌توان چند نکته را آموخت.

اول اینکه : حضرت دارای خدمتگزارانی می‌باشد.

دوم اینکه : شفاء در تربت امام حسین علیه السلام است آنچنانکه حضرت امام

صادق علیه السلام فرمودند : خاک قبر حسین علیه السلام شفای هر دردی است و

بزرگترین دواست. (۲)

سوم اینکه : حضرت علم به جزئیات دارد و نام شیعیان را به خوبی

می‌داند و افراد را می‌شناسد.

چهارم اینکه : حضرت عنایت دارند به خواندن نماز شب و شیعیان و

دوستانش را نیز به این امر با فضیلت فرا می‌خوانند.

۱- ر.ک: عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۳۶۹-۳۷۰، حکایت ۱۹۰ و شیفتگان حضرت

مهدی علیه السلام، ج ۲ ص ۸۰، از دفتر ثبت کرامات مسجد جمکران: ۲۱.

۲- شهید کربلا، ص ۸۷.



تشرّف یافتگان دینوری^(۱)

شیخ صدوق رحمته الله روایت می نماید از محمد بن محمد خزاعی و او از ابو علی اسدی و او از پدرش و ایشان از محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت: کسانی که بر معجزات حضرت صاحب الزمان علیه السلام آگاه گشته و آن حضرت را زیارت نموده اند بدین شرح است: از وکلاء در شهر بغداد، عمری و پسرش و حاجز و بلالی و عطار و غیره و سپس نام شهرها و افرادی که امام عصر علیه السلام را دیده اند بیان می کند و سپس می نویسد: از دینور نیز؛ حسن بن هارون و احمد بن اخیّه^(۲) و ابوالحسن دینوری؛ موفق به دیدار امام عصر علیه السلام گشته اند.^(۳)

۱ - دینور: شهری است نزدیک کرمانشاه، بین این شهر و همدان بیست و چند فرسنگ فاصله است و دارای میوه ها و کشتزارهای فراوان می باشد. مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۵۸۱. دینور در گذشته یکی از شهرهای آباد بوده که به آن ماه کوفه گفته می شده اما هم اکنون به یک بخش تبدیل شده است و دیگر به آن شهر اطلاق نمی شود.

۲ - در بعضی نسخ احمد بن اخیّه نوشته شده است.

۳ - کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۶، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، ۱۳۸۲ ش.



تشرّف مرحوم احمد عسکری کرمانشاهی

در جاده قدیم تهران - قم و در کنار مدینه العلم یا شهرکی که به دستور حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله برای سکونت روحانیون ساخته شده است، مسجد بسیار زیبا و پرشکوهی است که به نام مبارک حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نام گذاری شده است.

این مسجد دارای دو مناره زیبا و گنبد کاشی است و در کنار آن نیز حسینیه بزرگ و پرشکوهی است که آن نیز یک گنبد بزرگ و دو مناره سر به آسمان کشیده دارد.

این مسجد که دارای معنویت خاصی است در همین روزگار به دستور حضرت ولی عصر علیه السلام بنا گشته و نام آن را نیز آن گرامی برگزیده است به همین جهت هم مورد توجه اهل معرفت است و مکانی برای نیایش، دعا و توسّل که بسیاری از راه دور و نزدیک بدانجا می شتابند.

این مسجد داستان جالبی دارد که مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (دامت برکاته)، مشروح آن را به طور مستقیم از آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از خوبان و ساکن تهران می باشد، شنیده و آنگاه به قلم آورده اند که شنیدنی است.

معظم له خاطر نشان می سازند که آقای عسکری در جلسه ای به تاریخ

دوم رجب سال ۱۳۹۸ هجری قمری برابر با هفتم تیرماه ۱۳۵۷ در منزل آقای حاج یدالله رجبیان بانی و سازنده این مسجد و در حضور گروهی از محترمین قم داستان خویش را اینگونه برایم نقل کرد:

حدود ۱۷ سال قبل صبح پنجشنبه‌ای نماز صبحگاهی را خوانده بودم که زنگ در خانه به صدا درآمد. درب را گشودم و با سه جوان مکانیک که آشنا بودند روبرو شدم آنان که از دوستان جلسه آموزش و تلاوت قرآن و نماز محل بودند سلام کردند و گفتند: «آقای عسکری! امروز روز پنجشنبه است از شما تقاضا داریم که به همراه ما به قم و مسجد جمکران تشریف بیاورید و برای برآمدن خواسته‌های ما دعا کنید.»

من ضمن احساس شرمندگی از حسن ظن آنان، گفتم: «دوستان عزیز! من چه کاره‌ام که بیایم و دعا کنم؟»

اما در برابر اصرار آنان ناگزیر پذیرفتم و به وسیله ماشین آنان به سوی قم حرکت کردیم. حدود ده کیلومتر به شهر قم در همان نقطه‌ای که اینک مسجد زیبا و شکوهمند حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بنیاد و ساخته شده است و آن روزها بیابان خشک و سوزان بود و تنها ساختمان موجود در آن جا یک کاروانسرای قدیمی بود که به قهوه‌خانه «علی سیاه» معروف بود، ماشین ما در آن جا بدلیل نامعلومی خاموش شد و دوستان مکانیک برای تعمیر آن پیاده شدند.

من با استفاده از فرصت، کمی آب برداشتم و به سمت چپ جاده که



اینک مسجد در همان جا ساخته شده است و آن روزها زمین همواری بود به قصد تطهیر رفتم، اما پس از اندک فاصله از جاده دیدم سیدی بسیار زیبا چهره و سپیدروی با ابروهای کشیده و دندانهای سفید و خالی بر گونه با لباس سفید و عمامه سبز و نازک بسان عمامه خراسانی‌ها و نعلینی زرد با نیژه بلندی که بیشتر از هشت متر می‌نمود، زمین را خط کشی می‌کند. با خود گفتم: «سید را ببین! کنار جاده و در برابر دوست و دشمن اول صبح نیزه به دست گرفته است. عموجان! زمان توپ و تانک است، نیزه را برای چه به دست گرفته‌ای؟ برو درست را بخوان!»

با این اندیشه رفتم و در نقطه‌ای برای تطهیر نشستم که به ناگاه مرا صدا زد: «آقای عسکری! آنجا منشین آنجا را برای مسجد خط کشیده‌ام.» تعجب کردم که از کجا مرا می‌شناسد و عجیب‌تر این که من که همیشه اهل چون و چرا بودم اینجا مانند کودکی بی هیچ مقاومت گفتم: «چشم!» و به پاخاستم و او با اشاره به دور فرمود: «برو پشت آن بلندی.»

من به دستور او رفتم و با خود گفتم: «خوب است سر سخن را با او باز کنم و بگویم: سید جان! پسر پیامبر! برو درست را بخوان.» و برای آغاز سخن سه سؤال آماده ساختم:

۱. اولاً: این مسجد را برای جنّ می‌سازی یا فرشته؟ که حدود دو فرسخ

از شهر بیرون آمدی و زیر برق آفتاب نقشه می‌کشی؟ آیا درس نخوانده معمار شده‌ای؟

۲. ثانیاً: این زمین هنوز مسجد نشده چطور حکم مسجد یافته است...؟
 ۳. در این مسجد که می‌خواهی بسازی چه کسی نماز می‌خواند جن یا ملائکه؟

با آماده ساختن این سؤالها در ذهن خویش به او نزدیک شدم، سلام کردم و او پاسخ مرا داد و نیزه را به زمین فرو کرد و با دستهای سفید و مبارکش مرا به سینه چسباند.

من در تهران هر وقت با سیدی شوخی می‌کردم می‌گفتم: «مگر روز چهارشنبه است؟» به همین جهت به فکرم افتاد که با او هم شوخی کنم اما همین که اراده کردم بگویم: «سید جان! مگر روز چهارشنبه...» او تبسم‌کنان فرمود: «روز پنجشنبه است نه چهارشنبه.»

و آنگاه من لب باز نکرده، فرمود: «سه سؤال خودت را طرح کن!»
 تعجب کردم که چگونه او از دل من در هر دو مورد خبر داد.
 اما به هر حال گفتم:

«سید جان! درست را رها کرده‌ای و اول صبح کنار جاده چه می‌کنی؟
 جان من! عصر ما عصر تانک است و توپ نه سرنیزه... برو درست را بخوان.»
 تبسم‌کنان سرش را به زمین افکند و فرمود: «من نقشه مسجد می‌کشم.»

گفتم: «برای جن یا ملائکه؟»

فرمود: «برای آدم‌ها، این جا آباد می‌شود.»



گفتم: «سید جان! اینجا که هنوز مسجد نشده است چرا اجازه ندادید تطهیر کنم؟»

فرمود: «در اینجا یکی از فرزندان فاطمه علیها السلام به شهادت رسیده است من اینجا را خط کشیده‌ام و همین نقطه محراب مسجد است و آنجا هم مؤمنان به نماز می‌ایستند.»

آنگاه به نقطه‌ای اشاره کرد و فرمود: «آن جا جایی است که دشمنان خدا و رسول به زمین افتاده‌اند و در نقشه من برای مستراح خط کشی شده است.»

سپس همان طوری که ایستاده بود برگشت و مرا نیز برگردانید و یا چشمانی مملو از اشک فرمود: «آنجا حسینیه می‌شود.» که من هم بی اختیار گریستم و افزود: «آن طرف را هم آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مؤتسه می‌سازند و آنجا هم کتابخانه می‌شود و شما هم کتابهایش را می‌دهی.»

گفتم: «پسر پیامبر به سه شرط: اول: اینکه زنده باشم.»

فرمود: «ان شاء الله!»

دوم اینکه: «اینجا مسجد درست شود.»

فرمود: «بارک الله.»

سوم اینکه: «به اندازه توانایی خویش گرچه یک کتاب برای اجرای دستور شما بیاورم اما اکنون خواهش می‌کنم برو درست را بخوان و این

حال و هوا را از سر بدر کن.»

تبسم کرد و بار دیگر گویی برای خدا حافظی مرا به سینه چسبانید.

گفتم: «نفرمودید اینجا را کی مسجد می‌کند؟»

فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^(۱).

گفتم: «آقا! من این قدر درس خوانده‌ام که بدانم يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ.»

فرمود: «سرانجام خواهی دید که ساخته می‌شود، هنگامی که ساخته

شد از من به سازنده‌اش سلام برسان.»

و باز هم بزرگوارانه از من خدا حافظی کرد و فرمود: «به این جوان‌هایی

که همراه شما هستند بگو: من خواسته‌ام آنان را از خدا خواستم و کارشان

اصلاح خواهد شد.»

من که دچار غفلت بودم آمدم تا به جاده رسیدم دیدم ماشین هم

درست و آماده حرکت شده پرسیدم: «چطور شد؟»

گفتند: «با آمدن شما ماشین هم آماده شد.»

پرسیدند: «آقای عسکری زیر برق آفتاب چه می‌کردی؟»

گفتم: «مگر آن سید به آن عظمت را با نیزه بلندش ندیدید؟ با او گفتگو

می‌کردم.»

پرسیدند: «کدام سید؟»



خود برگشتم دیدم عجب! نه سید هست و نه غیر سید، فقط زمین
همواری است مثل کف دست و دیگر هیچ...

در آن شرایط بودم که سخت تکان خوردم سوار ماشین شدم و دیگر
حرفی نزدم، ظهر شد و وارد قم و حرم مطهر شدم و نفهمیدم نماز ظهر و
عصر را چگونه خواندم.

آن‌گاه به جمکران آمدیم، نهار صرف شد و نماز مسجد را خواندیم،
دوستان با من صحبت می‌کردند اما من در حال هوایی بودم که قدرت
پاسخ‌گویی نداشتم.

در جمکران مرد سالخورده‌ای یک سوی من نشسته بود و جوانی در
سوی دیگرم و من هم میان آن دو بودم و با حالی خوش، آداب مسجد را به
جا آوردم.

پس از پایان نماز خواستم سجده کنم و صلوات را بخوانم که دیدم سید
با عظمت آمد و بوی خوش او فضا را پر کرد و فرمود: «آقای عسکری! سلام
علیکم!» و در کنار من نشست، تن صدایش گویی همان سید پامدادی بود
که نقشه مسجد می‌کشید.

او مرا نصیحت کرد و آنگاه به سجده رفتم ذکر صلوات را خواندم اما در
دل در فکر سید بودم با خود گفتم: «سجده را به پایان برم و بپرسم او اهل
کجاست؟ و از کجا مرا می‌شناسد؟» اما هنگامی که بلند شدم دیدم نیست.
از مرد سالخورده و جوانی که دو سمت من نشسته بودند پرسیدم:

«سید چه شد؟» هر کدام جداگانه پاسخ دادند: «ندیدیم.»

یک مرتبه گویی زمین لرزه شد، من تکان خوردم و به خود آمدم و دریافتم که: «آن امام زمان علیه السلام بوده است.»

حالم دگرگون شد دوستان مرا بیرون بردند و آب بر سرورویم ریختند و پرسیدند: «چه شده است؟» و سرانجام به تهران بازگشتیم.

با رسیدن به تهران نزد مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی رفتم و قضیه را به او گفتم او پس از شنیدن توضیحات من گفت: «فکر می‌کنم خود حضرت مهدی علیه السلام بوده است. اینک صبر کن اگر آن جا مسجد ساخته شد، درست است.»

مدت‌ها از آن جریان گذشت تا پدر یکی از دوستان از دنیا رفت و من همراه جنازه به طرف قم حرکت کردم به چند کیلومتری قم که رسیدم، دیدم: عجب! دو پایه بلند در همان زمین برپا شده است. وقتی پرسیدم، گفته شد: «این جا مسجد می‌سازند و نام مسجد را به نام امام حسن مجتبی علیه السلام نهاده‌اند.»

پرسیدم: «سازنده کیست؟»

گفتند: «پسران حاج حسین سوهانی.»

وارد قم شدیم و جنازه را در باغ بهشت به خاک سپردیم من به دوستان

گفتم: «شما نهار بخورید تا من برگردم.»

خودم را با عجله به سوهان فروشی پسران حاج حسین سوهانی

رساندم و پرسیدم: «شما مسجد امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را می‌سازید؟»
گفتند: «نه!»

پرسیدم: «پس این مسجد را کی می‌سازد؟»
یکی از آن‌ها گفت: «حاج یدالله.»

با آمدن نام یدالله قلب من به طیش افتاد به گونه‌ای که آثار دگرگونی در
چهره‌ام دید پرسید: «چه شد؟» صندلی گذاشت من خود را روی صندلی
انداختم، خیس عرق شدم. گفتم: «عجبا! «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»
من تا آن زمان حاج یدالله را نمی‌شناختم به تهران بازگشتم و جریان را
به آقای حاج شیخ جواد خراسانی گفتم، او گفت: «برو سراغ حاج یدالله...
درست است.»

پس از خرید چهارصد جلد کتاب به قم آمدم و آدرس محل کار او را
گرفتم وقتی به کارگاه او رفتم، گفتند: «به منزل رفته است.» به خواهش من
به او تلفن شد که یک نفر از تهران آمده و با شما کار دارد و گوشی را به من
دادند.

سلام کردم و گفتم: «از تهران آمده‌ام و چهارصد جلد کتاب وقف مسجد
کرده‌ام می‌خواهم تحویل دهم.»
گفت: «باید بگویند مال چیست؟»
به او گفتم: «با تلفن نمی‌شود.»
گفت: «شب جمعه آینده بیاورید منزل، من منتظر شما خواهم بود.» و

آدرس داد.

کتاب‌ها را بسته بندی کردم و روز پنجشنبه با یکی از دوستان به قم آمدم و به منزل حاج یدالله رفتیم. پس از ورود به گفتگوی معمولی او گفتم: «دوست عزیز! باید جریان را بگویی والا قبول نمی‌کنم.»
داستان را گفتم و کتابها را پذیرفت و رفتیم دو رکعت نماز در مسجد خواندم و اشک شوق امانم نداد، دقت کردم دیدم نقشه مسجد و حسینیه طبق همان نقشه است که آن بزرگوار می‌کشید.

این فشرده‌ای از داستان بنیاد مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام بود.
حضرت آیت الله صافی (دامت برکاته) پس از داستان آقای عسکری، داستان جالبی را هم از حاج یدالله آورده‌اند که اینگونه است:
آقای رجبیان گفتند: من طبق معمول شب‌های جمعه، مزد کارگران را که در مسجد کار می‌کردند و نیز وجوهی که باید پرداخت گردد همه را مرتب می‌کردم و به استاد اکبر بنای مسجد می‌پرداختم تا او تقسیم کند، شب جمعه‌ای استاد اکبر برای گرفتن پول آمده بود که گفتم: «امروز یک نفر آقا سید تشریف آوردند و ضمن بازدید از ساختمان مسجد این پنجاه تومان را هم کمک کردند. من گفتم: آقا جان! بانی مسجد از کسی پول نمی‌گیرد. که او فرمود: بگیر! این را می‌گیرد.»

من پنجاه تومان را گرفتم و دیدم روی آن نوشته بود: «برای مسجد امام

حسن مجتبی علیه السلام».

دو سه روز بعد، صبح زود، زنی آمد و از تهی دستی خود و بچه هایش سخن گفت، من دست به جیب کردم پول موجود نبود و غفلت کرده بودم بردارم، ناگزیر آن پنجاه تومان را به او دادم و گفتم: «از پول خودم جای آن خرج می کنم.» و به آن زن هم آدرس دادم که بعداً بیاید تا کمک کنم، زن آن پول را گرفت و رفت و دیگر هم نیامد، اما من متوجه شدم که نباید آن پول را می دادم و پشیمان شدم.

جمعه دیگر استاد اکبر برای حساب آمد گفت: «این هفته تقاضایی از شما دارم اگر قول می دهید قبول کنید، عرض کنم.»

گفتم: «بگوا!»

گفت: «آن پنجاه تومان را که آقا برای مسجد دادند و یک هفته قبل به شما دادم به خودم بده.»

گفتم: «استاد اکبر! داغ مرا تازه کردی.»

و تا دو سال بعد هر وقت اسکنانس پنجاه تومانی به دستم می رسید نگاه می کردم شاید آن باشد.

آنگاه به او گفتم: «داستان پنجاه تومان را برای من، خوب و کامل تعریف کن.»

که گفت: حدود ساعت سه و نیم بعد از ظهر بود و هوا بسیار گرم و مادر آن بحران گرما مشغول کار بودیم که ناگاه دیدم آقای از یکی از دربهای مسجد وارد شد چهره نورانی و پرصلابت او مرا مجذوب بزرگی و

بزرگواریش ساخت، به طوری که دیگر دستم به کار نمی‌رفت و با اینکه چند کارگر داشتم می‌خواستم بنشینم و او را تماشا کنم.

او اطراف شبستان قدم زد تا نزدیک تخته‌ای که من بر روی آن بودم رسید و دست برد از زیر عبای خویش پولی را درآورد و فرمود: «استاد! این را بگیر و بده به بانی مسجد.»

گفتم: «آقا! بانی مسجد برای ساختمان آن از کسی پول نمی‌پذیرد، شاید این پول را هم نپذیرد.»

که آن حضرت با کمی تغییر صدا فرمود: «به تو می‌گویم، بگیر! این پول را می‌پذیرد.»

من با دست‌های گچی فوراً پول را گرفتم و آن بزرگوار همان گونه که آمده بود از مسجد بیرون رفت. از کارگران پرسیدم: «این آقا در این هوای گرم تابستان و این ساعت بعد از ظهر کجا بود؟» و یکی از آنها به نام مشهدی علی را صدا زدم و گفتم: «برو دنبال این آقا و ببین کجا می‌روند و با کی و چه وسیله‌ای به اینجا آمده‌اند؟»

مشهدی علی رفت و نیامد چهار دقیقه، پنج دقیقه، ده دقیقه خبر نشد او را صدا زدم پشت دیوار مسجد بود، گفتم: «چرا نمی‌آیی؟»

گفت: «ایستاده‌ام آقا را تماشا می‌کنم.»

گفتم: «بیا!»

وقتی آمد گفتم: «آقا سرشان را به زیر انداختند و رفتند.»

پرسیدم: «با چه وسیله‌ای؟ ماشین داشت؟»

گفت: «نه وسیله‌ای نداشت سر به زیر انداختند و رفتند.»

گفتم: «تو چرا ایستاده‌ای؟»

گفت: «آقا را تماشا می‌کردم.»

آقای رجبیان گفت: «آری! این جریان پنجاه تومان بود اما باور کنید که این پنجاه تومانی اثری روی کار مسجد نهاد که وصف‌ناپذیر است. من خودم این مسجد را آغاز و به پایان می‌رسانم، اما از آن روزی که این پنجاه تومان به دستم رسید اثری وصف‌ناپذیر روی کار مسجد نهاد.»^(۱)

نکته‌ها :

از این حکایت می‌توان چند نکته را آموخت .

اول اینکه : بدانیم دعا سلاح مؤمن است و خداوند تبارک و تعالی و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام سفارش زیادی در مورد دعا نمودن به ما کرده‌اند و در این حکایت می‌بینیم که آن جوانان برای برآوردن حاجات خویش از آقای عسکری می‌خواهند که برای آنان دعا کند .

و در روایات آمده است از دیگران بخواهید برایتان دعا کنند که دعا از زبان غیر در حق انسان مستجاب است و اگر آن دعا مستجاب نشد بداند که یا صلاح آن نبوده و یا اینکه خداوند می‌خواهد فردای قیامت بهتر از آن را به

آن شخص بدهد.

دوم اینکه : انسان می‌تواند برای برآورده شدن حاجات و رفع گرفتاریهایش متوسل به مؤمنین و ائمه اطهار علیهم‌السلام شود همانطور که برادران حضرت یوسف علیه‌السلام بعد از اینکه از کارهای ناروای خویش پشیمان شدند و روی این را نداشتند که از خداوند آمرزش بطلبند متوسل به پدر خویش گشته گفتند : ﴿ يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴾ (۱).
ای پدر! از خداوند آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطا کار بودیم.

در این حکایت نیز می‌بینیم که این جوانان از آقای عسکری می‌خواهند که ایشان واسطه شود و از امام عصر علیه‌السلام و خداوند تبارک و تعالی برای برآورده شدن حاجات و رفع گرفتاریهایشان دعا کند.

سوم اینکه : امام عصر علیه‌السلام واسطه فیض بین خداوند عزوجل و بندگان اوست لذا می‌بینیم در این حکایت امام عصر علیه‌السلام به آقای عسکری می‌فرماید به این جوانان بگو که من از خداوند در خواست نمودم تا حاجات این جوانان را برآورده کند.

و چهارم اینکه : ساختن مسجد مورد پسند و رضایت امام عصر علیه‌السلام بوده لذا می‌بینیم به آقای عسکری می‌فرمایند از قول من به سازنده‌اش سلام برسان و خود حضرت برای ساخت مسجد به عنوان تبرک وجهی را

می پردازند . و خداوند در مورد کسانی که مساجد را آباد می کنند می فرماید: ﴿ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾ (۱)
مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده .

تشرّف مرحوم جنابی علاقبند

ناقل این حکایت عالم متقی و هنرمند بی بدیل حضرت آیت الله سید مرتضی حسینی نجومی کرمانشاهی (دامت برکاته)، است معظم له در کتاب کیمیای هستی این چنین نگاشته است:

خاطره دیگری؛ که بخاطر یادآوری شخصیت های محترم و ارزنده آن جالب است. آن است که ظاهراً چهار ساله بودم که بواسطه نداشتن هم بازی جلوی درب منزل با کمال ادب نشسته و به مردم و عابرین نگاه می کردم و شبکلاهی از ترمه بسرم بود. در پنجاه متری منزل ما مسجد مرحوم حاج محمد تقی اصفهانی بود که مرحوم آیه الله آقا سید محمد رضای واحدی قمی والد شهیدان مرحوم سید عبدالحسین و سید محمد واحدی در آن مسجد نماز می خواندند و غالباً آن مرحوم به همراه مرحوم آقا بزرگ علاقبند جدّ آقایان جنابیها که در سفری بین کاظمین و کربلا به زیارت قطعی امام عصر علیه السلام نایل گردیده بود؛ به مسجد می رفت. این دو نفر هم هر



دو دارای قیافه‌ای بس نورانی و ملکوتی بودند که آدمی از دیدنشان سیر نمی‌شد.

بنده تا چشمم به این دو نفر می‌افتاد بلند شده می‌ایستادم و سلام می‌کردم. هر دو نفر با کمال محبت خم می‌شدند و مرا می‌بوسیدند و جواب سلام داده به مسجد می‌رفتند. همین عمل هم در بازگشت آقایان از مسجد تکرار می‌شد.

این قضیه هم چون بسیار برایم تکرار شده بود دائماً در مدنظرم می‌باشد. و باز هم تعجبم از آن است که کاملاً در سن چهار سالگی چقدر به عظمت نگاه آن دو می‌کردم. سبحان الله کشش امور غیبیه چه عجایبی دارد. قضیه مرحوم آقا بزرگ جنابی؛ که عرض کردم خدمت آقا امام زمان علیه السلام رسیده بودند، این بود که در سفری پیاده بین کاظمین و کربلا راه را گم کرده و از تشنگی و عطش مشرف به موت می‌گردد که حضرت ولی عصر علیه السلام ایشان را با آبی بسیار خوشگوار و شربت مانند سیراب می‌نمایند؛ که پس از آن مرحوم آقا بزرگ در زندگی احساس تشنگی نمی‌کرد و می‌فرمود: گهگاه آب می‌نوشم تا سلامی بر حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام و لعنت بر قاتلان آن جناب نمایم. مرحوم حاج حسین جنابی آقازاده آن مرحوم قضیه تشرّف را به تفصیل نوشته؛ به من دادند و من نتوانستم از میان اوراق و کتاب‌هایم آن را پیدا نمایم، اما قطعاً نزد من



محفوظ است. (۱)

تشریف محدث عالی قدر احمد بن اسحاق قمی رحمته الله علیه (۲)

از آنجا که غایب شدن امام و رهبر هر جمعیتی، یک حادثه غیر طبیعی و نامأنوس است و باور کردن آن و نیز تحمل مشکلات ناشی از آن برای نوع مردم دشوار می باشد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان پیشین بتدریج مردم را با این موضوع آشنا ساخته و افکار را برای پذیرش آن آماده می کردند. این تلاش در عصر امام هادی و امام عسکری علیه السلام که زمان غیبت نزدیک می شد، به صورت محسوستری به چشم می خورد. چنانکه در زندگانی امام هادی علیه السلام می بینیم، آن حضرت اقدامات خود را نوعاً توسط نمایندگان انجام می داد و کمتر شخصاً با افراد تماس می گرفت. این معنا در زمان امام عسکری علیه السلام جلوه بیشتری یافت؛ زیرا امام از

۱- کیمیای هستی، ص ۶۲-۶۳.

۲- ایشان از علما و محدثین اواخر قرن دوم و اواسط قرن سوم هجری، از اصحاب امامان همام جواد، هادی، عسکری و صاحب الزمان علیهم السلام می باشد. برای آشنایی بیشتر با این محدث عالی قدر ر.ک: «ستاره سرپل ذهاب» که شامل زندگی نامه و مسند احمد بن اسحاق قمی رحمته الله علیه می باشد و همچنین به مجموعه اشعار و مقالات برگزیده اولین همایش بزرگداشت این محدث عالی قدر.

یک طرف، با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی علیه السلام او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می‌داد و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و کمتر می‌شد، به طوری که حتی در خود شهر سامرا به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می‌داد و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرایط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیرمستقیم با امام آماده می‌ساخت، و چنانکه: شیخ صدوق رحمته الله با سند خویش از احمد بن حسن [بن علی بن احمد] بن اسحاق قمی^(۱) نقل می‌کند که گفت: چون حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمد، از سوی مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای به جدم احمد بن اسحاق رحمته الله رسید.

در آن به خط خود آن حضرت که معمولاً نامه‌ها با همان خط به دست

۱ - ناقل این حدیث احمد بن حسن (نتیجه احمد بن اسحاق) می‌باشد. احمد بن اسحاق فرزندی داشته به نام علی، لذا می‌بینیم که دانشمندان علم رجال کتبه احمد را ابو علی ذکر کرده‌اند. شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۰۰، حدیث ۲۲۸۴۱، حدیثی را از علی بن احمد بن اسحاق اشعری نقل می‌کند. پسر احمد بن اسحاق یعنی علی فرزندی داشته است به نام حسن لذا به او ابی الحسن علی بن احمد بن اسحاق رحمته الله گفته می‌شده. نام او در برخی از روایات از جمله در روایتی از کتاب «الفصول المختاره» ج ۱، ص ۱۷۲ آمده است و حسن نوه احمد بن اسحاق فرزند پسری داشته است به نام احمد. گویای این مطلب همین حدیثی است که شیخ صدوق رحمته الله نقل می‌کند.



جدم می‌رسید، چنین نوشته شده بود:

«وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَعَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَالْمَوْلَى لِوَلَايَتِهِ أَحْبَبْنَا إِعْلَامَكَ لِئَسْرَكَ اللَّهُ لَهُ (به) مثل ما سَرَّنا به وَالسَّلَامُ»

«برای ما فرزندی به دنیا آمده پیش تو پنهان بماند و از مردم پوشیده باشد. ما خبر آن را آشکار نکردیم، مگر به نزدیک‌ترین خویشان، به خاطر خویشاوندی و به دوست، به خاطر ولایتش، دوست داشتیم که به تو اعلام کنیم تا بدین سبب خداوند تو را خوشحال کند، آنگونه که ما را با آن شاد نمود، وَالسَّلَامُ» (۱)

خبر تولد امام مهدی علیه السلام در دل و جان احمد شعله افکند و عشق و علاقه شعله‌وار زبانه کشید. تصمیم گرفت شب هجران و فراق را به صبح وصال مبدل کند و محبوب خویش را ملاقات کند.

قبله مقصود احمد سامرا بود، احمد به سمت سامرا حرکت کرد. راه دور و دراز قم - سامرا خیلی طولانی‌تر از همیشه بود احمد شب و روز راهپیمایی می‌کرد ولی دیرتر به مقصود می‌رسید و هر چه نزدیکتر می‌شد آتش عشق شعله‌ورتر می‌شد، دلش می‌خواست پر در آورد و به پرواز در آید و زودتر کعبه آمال خویش را در آغوش گیرد.

۱- ر.ک: ستاره سر بل ذهاب، ص ۵۴ - ۵۵، به نقل از: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳.

مدت زیادی سپری نشد که به سامرا رسید و یکسره به طرف منزل حضرت شتافته و پس از کسب اجازه وارد شد امام شعله‌های درونی وی را مشاهده کرد و سوز و گداز درونی او را دریافت و ابتدای سخن نمود^(۱) و فرمود:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّىٰ أَرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَلْقًا وَ خُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا »

« حمد سزاوار خداوندی است که مرا از دنیا نبرد تا جانشین بعد از خویش را دیدم او شبیه‌ترین افراد از لحاظ صورت و سیرت به رسول خدا ﷺ می‌باشد. خداوند او را در ایام غیبتش محافظت خواهد کرد و پس از آن او را ظاهر گرداند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. »^(۲)

با این جملات؛ شگفتی و خوشحالی احمد فزونی گرفت و خستگی راه از او مرتفع شده و نفسی آرام برآورد؛ برای اینکه بعد از خواندن نامه حال از زبان امام حسن عسکری علیه السلام خبر وجود امام زمان علیه السلام را شنیده بود.

۱- زندگانی احمد بن اسحاق، سفیر حضرت امام زمان علیه السلام ص ۹۳، با اندکی تصرف.
 ۲- ر.ک: ستاره سریل ذهاب، ص ۵۶ به نقل از: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۷، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶، باب ۱، حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۵۲.

اما احمد بن اسحاق رضی الله عنه که عشقی لبریز دارد و تا با چشم ، دیدار نکند عین الیقین و حق الیقین برایش حاصل نمی شود مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که ﴿ رَبِّ ارْنِنِي ﴾ بر زبان جاری کرد تا اینکه قلبش مطمئن شود ، احمد هم خواسته های درونی خود را می خواست اظهار کند تا هم جمال یار را مشاهده کند و هم قلب خود را آرام و مطمئن سازد .

احمد تصمیم داشت که سخن و کلامی پیدا کند که راه مذاکره را شروع و خواسته خود را اظهار دارد ^(۱) که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قبل از پرسش فرمود :

« إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ وَ لَا تَخْلُو إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ »

« ای احمد بن اسحاق خداوند متعال از زمانی که حضرت آدم را خلق نمود زمین را خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجت نخواهد گذاشت ، به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد .
گوید : گفتم : ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام و جانشین پس از شما کیست ؟ حضرت شتابان برخاست و داخل اندرونی رفت و سپس برگشت

۱ - زندگانی ، احمد بن اسحاق ؛ ، سفیر حضرت امام زمان علیه السلام ص ۹۴ ، با اندکی تصرف .

در حالی که بر شانهاش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید. سپس فرمود:

«لَوْ لَا كَرَامَتِكَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ كُنِيئُهُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»

ای احمد بن اسحاق اگر نزد خدای تعالی و حجتهای او گرامی نبودى این فرزندم را به تو نشان نمى دادم، او همانم و هم کنیه رسول خدا ﷺ است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد مى کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

«يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ ﷺ وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ﷺ وَ اللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ التَّهْلُكَةِ إِلَّا مَنْ يُشِبَّهُهُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ»

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است، او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمى یابد مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفق سازد «اللهم عجل لوليک الفرج».

احمد بن اسحاق گوید: گفتیم: ای مولای من آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟

احمد بن اسحاق ﷺ می گوید: ناگاه دیدم آن کودک به زبان عربی فصیح

به سخن درآمد و فرمود: «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا نَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ»، ای احمد بن اسحاق! من بقیة الله در زمین هستم و از دشمنان او انتقام می‌گیرم پس از مشاهده، جستجوی نشانه مکن!

احمد بن اسحاق رضی الله عنه گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام حسن عسکری علیه السلام بازگشتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شادی من به واسطه منتی که بر من نهادید بسیار است، بفرمایید آن سنتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین علیهم السلام دارند چیست؟

« فَقَالَ طَوْلُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَهْدَهُ بِوَلَايَتِنَا وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمَهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ غَدًا فِي عَلَيِّينَ »

فرمود: ای احمد! غیبت طولانی، گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند چنین است تا به غایتی که اکثر معتقدین به او بازگردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق! غیبت او سرتی از اسرار الهی و غیبی از

غیبهای پروردگار است. آنچه را که به تو عطا کردیم (نشان دادیم) پنهان کن و از شاکرین باش تا فردای قیامت در بهشت برین با ما باشی.

شیخ صدوق رحمته الله می گوید: این حدیث را فقط از علی بن عبدالله وراق شنیدم، آن را به خط او یافتم و از وی پرسش کردم، او نیز آن را از سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق همچنان که ذکر کردم روایت نمود^(۱).

نکته‌ها:

در این روایاتی که گذشت علاوه بر اینکه امام عسکری علیه السلام در مورد تولد و غیبت فرزندش امام مهدی علیه السلام و لزوم وجود امام در هر عصر و زمانی مطالبی را برای احمد بن اسحاق رحمته الله بیان می کند، از طرفی دیگر به گونه‌ای رسا مقام و موقعیت احمد بن اسحاق رحمته الله را تصویر کرده است. زیرا:

۱. امام عسکری علیه السلام نامه‌ای به خط خویش - و نه کاتب و وکیل و منشی - برای احمد بن اسحاق رحمته الله نوشته و او را از این واقعه آگاه ساخته است.

۲. در متن نامه تصریح شده که این خبر می‌باید از همه مردم پنهان داشته شود.

۳. در این نامه اعلام شده که این خبر تنها برای نزدیک‌ترین و مورد

۱ - ر.ک: ستاره سر پل ذهاب، ص ۵۶ - ۵۹، به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳، باب ۱۸، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵، باب ۳۸، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۱، کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۶، منتخب الانوار المضحیه، ج ۱، ص ۱۴۳، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۹.

اعتمادترین افراد به منصب امامت یعنی «الاقرب» افشا شده است.

۴. امام علیه السلام بوسیله این نامه خواسته بود احمد بن اسحاق رضی الله عنه را خوشحال کند.

۵. امام علیه السلام به او می فرماید: «لولاك كرامتك على الله» یعنی ای احمد بن اسحاق رضی الله عنه اگر نزد خداوند و حجت های او گرامی نبودى این فرزندم را به تو نشان نمی دادم.

۶. امام علیه السلام به او می فرماید: تو از شاگردین باش تا فردای قیامت با ما باشی.

تشرّف دیگر احمد بن اسحاق قمی رضی الله عنه

سعد ابن عبد الله اشعری قمی رضی الله عنه یکی از محدثین نامدار شیعه می گوید: سؤالات زیادی را یادداشت کرده بودم تا از احمد ابن اسحاق رضی الله عنه بپرسم: زیرا او بهترین همشهری من و نزدیک ترین دوست امام حسن عسکری علیه السلام بود. وقتی به دنبال او رفتم. معلوم شد به قصد سفر به سامرا از شهر خارج شده است. بی درنگ به راه افتادم، در بین راه او را ملاقات و علت دیدار را بیان کردم و گفتم طبق معمول پرسش هایی آورده ام که جواب بگیرم. وی در حالی که از این دیدار خوشحال بود. به من گفت: خوب شد آمدی همراهم باش. زیرا من به شوق دیدار مولایمان حضرت



عسکری علیه السلام به سامرا می‌روم و سؤالاتی در رابطه با تأویل و تنزیل قرآن دارم. با هم برویم و پاسخ‌هایمان را از منبع وحی بگیریم؛ زیرا اگر به محضر آقا بررسی، با دریایی از شگفتی‌های تمام ناشدنی و غرائب بی پایان روبرو خواهی شد.

وقتی وارد سامرا شدیم، یک راست به منزل امام عسکری علیه السلام رفتیم و بعد از کسب اجازه یکی از خدمتگزاران ما را به داخل منزل راهنمایی کرد. وقتی وارد شدیم، صحنه‌ای زیبا دیدیم، رخسار امام مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و کودکی روی زانویش نشسته بود که در شکل و زیبایی به ستاره مشتری شباهت داشت. موی سرش از دوسو تا بناگوش می‌رسید و میان آن باز بود، مانند الفی که در بین دو واو قرار گیرد. به حضرت سلام کردیم. آقا که مشغول نوشتن نامه بود، با مهربانی جواب فرمود و ما را به حضور پذیرفت.

احمد بن اسحاق رضی الله عنه امانت‌های ارسالی (از شهر قم) را که شامل صدو شصت کیسه درهم و دینار ممه‌ور به نام صاحبانشان بود و در داخل یک کیسه بزرگ قرار داشت، به محضر حضرت تقدیم کرد.

« فَنظَرَ الْهَادِي عليه السلام إِلَى الْغُلَامِ وَقَالَ لَهُ يَا بَنِي قُضِّ الْخَاتَمَ عَنْ هَذَا يَا شَيْعَتِكَ وَمَوَالِيكَ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ أَيْجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَذَا يَا نَجِسَةٍ وَأَمْوَالٍ رَجِسَةٍ قَدْ شِيبَ أَحْلَهَا بِأَحْرَمِهَا فَقَالَ مَوْلَايَ عليه السلام : يَا ابْنَ إِسْحَاقَ اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُمَيِّزَ مَا بَيْنَ الْأَحْلِ وَالْأَحْرَمِ مِنْهَا فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ

بِأَخْرَاجِهَا فَقَالَ الْغُلَامُ هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ دِينَاراً فِيهَا مِنْ ثَمَنِ حُجَيْرَةٍ بَاعَهَا صَاحِبُهَا وَ كَانَتْ إِزْتِئَالَهُ مِنْ أَخِيهِ خَمْسَةً وَ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَ مِنْ أَثْمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ دِينَاراً وَ فِيهَا مِنْ أُجْرَةِ حَوَانِيَتٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ»

امام عسکری علیه السلام رو به کودک کرد و فرمود: فرزندم! هدایای دوستان و شیعیانت را تحویل بگیر. کودک لب به سخن گشود، عرضه داشت: آقای من! آیا سزاوار است دست‌های پاکم را به این هدایای آلوده که حلال آن به حرامش مخلوط شده است دراز کنم؟

امام علیه السلام به احمد فرمود: ای فرزند اسحاق! محتویات کیسه را خالی کن تا فرزندم (مهدی علیه السلام) حلال را از حرام جدا کند. احمد چون اولین کیسه را از انبان بدر آورد آن پسر بچه فرمود:

این کیسه از آن فلان بن فلان است که در فلان محله قم ساکن است و در آن شصت و دو دینار است که چهل و پنج دینار آن مربوط به بهای فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار آن مربوط به بهای نه جامه و سه دینار آن مربوط به اجاره دکانهاست.

« فَقَالَ مَوْلَانَا علیه السلام صَدَقْتَ يَا بَنِيَّ دُلَّ الرَّجُلَ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا فَقَالَ علیه السلام فَتَشَّ عَنْ دِينَارٍ رَازِيٍّ السِّكَّةِ تَارِيخُهُ سَنَةٌ كَذَا قَدْ انْطَمَسَ مِنْ نِصْفِ إِخْدَى صَفْحَتَيْهِ نَقْشُهُ وَ قُرَاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَ زُنُهَا رُبْعُ دِينَارٍ وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ صَاحِبَ

هَذِهِ الْجُمْلَةُ وَزَنَ فِي شَهْرِ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكٍ مِنْ جِيرَانِهِ مِنَ الْغَزْلِ
 مَنًّا وَرُبْعٍ مِّنْ فَاتَتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ قَيَّضَ فِي انْتِهَائِهَا لِذَلِكَ الْغَزْلِ سَارِقًا
 فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَاسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مَنًّا وَنِصْفَ مَنٍّ
 غَزْلًا أَدَقَّ مِمَّا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَاتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثَوْبًا كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ
 الْقُرَاضَةِ ثَمَنُهُ فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصُّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسْطِ الدَّنَانِيرِ بِاسْمِ مَنْ
 أَخْبَرَ عَنْهُ وَبِمِقْدَارِهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ وَاسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَالْقُرَاضَةَ يَتْلُوكَ
 الْعَلَامَةُ»

مولای ما فرمود: پسر جان! راست گفتمی، اکنون این مرد را راهنمایی
 کن که حرام آن کدام است؟ فرمود: بررسی کن که آن دینار ری که تاریخ
 آن فلان سال است و نقش یک روی آن محو شده و آن قطعه طلای آملی
 که وزن آن ربع دینار است کجاست و سبب حرمتش این است که صاحب
 این دینارها در فلان ماه از فلان سال یک من و یک چارک (سه کیلو و
 هفتصد و پنجاه گرم) نخ (پنبه) به همسایه بافنده خود داده که آن را
 ببافد و مدتی بعد دزد ربوده است، اما صاحب نخها وی را تکذیب کرده و به
 جای آن، یک من و نیم (چهار کیلو و نیم) نخ باریکتر از وی بازستانده
 است و از آن جامه‌ای بافته است که این دینار ری و آن قطعه طلای آملی
 بهای آن است.

و چون احمد بن اسحاق سر کیسه را باز کرد در آن نامه‌ای بود که بر آن
 نام صاحب آن دینارها و مقدار آن نوشته شده بود و آن دینارها و آن قطعه

طلا به همان نشانه که امام علیه السلام فرموده بود در آن بود .

« ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى فَقَالَ الْغُلَامُ علیه السلام هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَى خَمْسِينَ دِينَاراً لَا يَحِلُّ لَنَا مَسُّهَا قَالَ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهَا مِنْ ثَمَنِ حِنْطَةٍ خَافَ صَاحِبُهَا عَلَى أَكَّارِهِ فِي الْمَقَاسِمَةِ وَذَلِكَ أَنَّهُ قَبِضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلٍ وَافٍ وَكَالَ مَا خَصَّ الْأَكَارَ بِكَيْلٍ بَحْسٍ فَقَالَ مَوْلَانَا علیه السلام صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ »

سپس احمد بن اسحاق کیسه دیگری در آورد و آن کودک فرمود : این از فلان بن فلان ساکن فلان محله قم است و در آن پنجاه دینار است که دست زدن به آن بر ما روا نیست . احمد گفت : برای چه؟ فرمود : برای آنکه از بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در تقسیم آن ستم کرده است ، زیرا سهم خود را با پیمانۀ تمام برداشته اما سهم زارع را با پیمانۀ ناتمام داده است ، مولای ما فرمود : پسر جان ! راست گفتی .

« ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ إِسْحَاقَ احْمِلْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتَرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرَدِّهَا عَلَى أَزْوَاجِهَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا وَابْتِنَا بِثَوْبِ الْعَجُوزِ قَالَ أَحْمَدُ وَكَانَ ذَلِكَ الثَّوْبُ فِي حَقِيبَةٍ لِي فَنَسِيتُهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَأْتِيَهُ بِالثَّوْبِ نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ فَقُلْتُ شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا قَالَ فَالْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْهَا قُلْتُ عَلَى خَالِهَا يَا مَوْلَايَ قَالَ فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ »

سپس به احمد بن اسحاق فرمود : همه را بردار و به صاحبانش برگردان

و یا سفارش کن به صاحبانش برگردانند که ما را در آن حاجتی نیست، فقط پارچه آن پیرزن را بیاور! احمد که آن پارچه را در خورجین جا گذاشته بود، خواست به بیرون از خانه برود و آن را بیاورد، امام عسکری علیه السلام رو به من کرد و فرمود: ای سعد! تو برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم احمد مرا به زیارت شما تشویق کرد. حضرت فرمود: مسائلی را که می‌خواستی بپرسی، چه شد؟ گفتم: آقا! همچنان بدون جواب مانده‌اند. فرمود: از نور چشم من سؤال کن و به کودک خردسال اشاره نمود.

آن پسر بچه (امام عصر علیه السلام) فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس! (حکایت طولانی است و ما این حکایت را به طور مفصل در کتاب «ستاره سرپل ذهاب» ذکر نموده‌ایم اما در این جا از بین آن سؤالاتی که سعد بن عبدالله از امام عصر علیه السلام پرسیده سه پرسش را همراه با پاسخ امام عصر علیه السلام می‌آوریم.)

« قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ مُوسَى عليه السلام ﴿ فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴾ فَإِنَّ فَقَّهَاءَ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ فَقَالَ عليه السلام مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَاسْتَجْهَلَهُ فِي نُبُوتِهِ لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرَ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةُ مُوسَى فِيهَا جَائِزَةٌ أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ جَائِزَةً جَازَ لَهُ لُبْسُهَا فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ ﴿ إِذْ لَمْ تَكُنْ مُقَدَّسَةً ﴾ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً فَلَيْسَ بِأَقْدَسَ وَأَطْهَرَ مِنَ الصَّلَاةِ وَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهَا

فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَ عَلِمَ [لَمْ يَعْلَمْ] مَا تَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ وَ مَا لَمْ تَجُزْ وَ هَذَا كُفْرٌ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهَا قَالَ إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَ كَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ﴾ أَي انزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً وَ قَلْبُكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولاً

۱ - گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ معنای فرمان خداوند به پیامبرش موسی ﷺ که فرمود: ﴿ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴾^(۱) نعلین خود را بدر آر که تو در وادی مقدس طوی هستی چیست، که فقهای فریقین می‌پندارند نعلین او از پوست مردار بوده است. فرمود هر که چنین گوید به موسی ﷺ افترا بسته و او را در نبوتش نادان شمرده است زیرا امر از دو حال بیرون نیست یا نماز موسی ﷺ در آن روا و یا ناروا بوده است، اگر نمازش در آن روا بوده طبعاً جایز است که به آن نعلین در آنجا پا نهد که هر چند آن بقعه مقدس و مطهر باشد اما از نماز مقدس‌تر و مطهرتر نبوده است، و اگر نماز موسی در آن روا نبوده است لازم آید که موسی ﷺ حلال و حرام را نداند و نداند که چه چیزی در نماز روا و چه چیزی نارواست که این خود کفر است. گفتم: پس مقصود از آن



چیست؟ فرمود: موسی در وادی مقدس با پروردگار خویش مناجات کرد و فرمود:

بارالها! من خالصانه تو را دوست دارم و از هر چه غیر تو است دل شسته‌ام، با آنکه اهل خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای تعالی به او فرمود: نعلین خود را بدر آر، یعنی اگر مرا خالصانه دوست داری و از هر چه غیر من است دل شسته‌ای، قلب را از محبت اهل خود تهی ساز.

« قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ تَأْوِيلِ ﴿ كَهَيْعَص ﴾ قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدُهُ زَكْرِيَّا ﷺ ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكْرِيَّا ﷺ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ ﷺ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكْرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ سَرِي عَنَّهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى كُرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ ﷺ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبَهْرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ ﷺ تَدَمَّعَ عَيْنِي وَ تَثَوَّرَ زَفْرَتِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ ﴿ كَهَيْعَص ﴾ فَأَلْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعَبْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكْرِيَّا ﷺ لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُذْبَتُهُ إِلَهُمُ أَنْ تُفْجِعَ خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ أَنْ تُنْزِلَ بِلُوى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِفَنَائِهِ إِلَهِي أَنْ تُلْبِسَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِلَهِي أَنْ تُحِلَّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ

بِسَاحَتِهَا ثُمَّ كَانَ يَقُولُ إلهي ازرُقْنِي وَلِدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَاجْعَلْهُ
وَارِثًا وَصِيًّا وَاجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَقْتِنِي بِحَبِّهِ ثُمَّ
أَفْجِعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجِعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللهُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَجَّعَهُ بِهِ وَ
كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَحَمْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ»

۲ - گفتم: ای فرزند رسول خدا ﷺ تاویل آیه ﴿كهيعص﴾ (۱)

چیست؟ فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند زکریا علیه السلام را از
آن مطلع کرده و بعد از آن داستان آن را به محمد ﷺ بازگفته است و
داستان آن از این قرار است که: زکریا علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد که
اسماء خمسۀ طیبه (پنج تن) را به او بیاموزد و خدای تعالی جبرئیل را
فرو فرستاد و آن اسماء را بدو تعلیم داد، زکریا چون محمد و علی و فاطمه
و حسن علیهما السلام را یاد می کرد اندوهش بر طرف می شد و گرفتاریش زایل
می گشت و چون حسین علیه السلام را یاد می کرد بغض و غصه گلویش را می گرفت
و می گریست و مبهوت می شد، روزی گفت: بارالها! چرا وقتی آن چهار نفر
را یاد می کنم تسلیت می یابم و اندوهم برطرف می شود، اما چون
حسین علیه السلام را یاد می کنم اشکم جاری می شود و ناله ام بلند می شود؟
خدای تعالی او را از این حکایت آگاه کرد و فرمود: «كهيعص» و «كاف»
اسم کربلاست و «هَاء» رمز هلاکت عترت است و «ياء» نام یزید ظالم بر



حسین علیه السلام است و «عین» اشاره به عطش و «صاد» نشانه صبر او است. و چون زکریا علیه السلام این مطلب را شنید نالان و غمگین شد و تا سه روز از مسجدش بیرون نیامد و به کسی اجازه نداد که نزد او بیاید و گریه و ناله سر داد و نوحه او چنین بود: بارالها! از مصیبتی که برای فرزند بهترین خلایق خود تقدیر کرده‌ای دردمندم، خدایا، آیا این مصیبت را در آستانه او نازل می‌کنی؟ و آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می‌پوشانی؟ و آیا این فاجعه را در ساحت آنها فرود می‌آوری؟

و بعد از آن می‌گفت: بارالها! فرزندی به من عطا کن تا در پیری چشمم بدو روشن باشد و او را وارث و وصی من قرار ده و منزلت او را در نزد من مانند منزلت حسین علیه السلام قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی مرا شیفته او گردان آنگاه مرا دردمند او گردان همچنان که حبیبیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دردمند فرزندش گرداندی.

و خداوند یحیی علیه السلام را بدو داد و او را دردمند وی ساخت و دوره حمل یحیی علیه السلام شش ماه بود و بارداری از حسین علیه السلام نیز شش ماه بود و برای آن نیز داستانی طولانی است.

« قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنْ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لِأَنْفُسِهِمْ قَالَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ قُلْتُ مُصْلِحٌ قَالَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمَفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ بِمَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ مِنْ صَلَاحٍ أَوْ فَسَادٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ الْعِلَّةُ أوردَهَا لَكَ بِرُهَانٍ يَتَّقُ بِهِ (يَنْقَادِلُهُ) عَقْلَكَ أَخْبِرْنِي عَنِ



الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمْ اللَّهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ آيَاتِهِمْ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةِ إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَّمِ وَ أَهْدَى إِلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ مِثْلُ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِيهَا وَ كَمَالِ عِلْمِيهَا إِذَا هُمَا بِالْإِخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمَا عَلَى الْمَنَافِقِ وَ هُمَا يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قُلْتُ لَا فَقَالَ هَذَا مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وُجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَا يَشُكُّ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ فَوَقَعَتْ خَيْرُهُ عَلَى الْمَنَافِقِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ بِظُلْمِهِمْ ﴾ فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ قَدْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنُّبُوَّةِ وَاقِعًا عَلَى الْأَفْسَدِ دُونَ الْأَصْلِحِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ الْأَصْلِحُ دُونَ الْأَفْسَدِ عَلِمْنَا أَنَّ لَا اخْتِيَارَ إِلَّا لِمَنْ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ تُكِنُّ الصَّمَائِرُ وَ يَتَصَرَّفُ عَلَيْهِ السَّرَائِرُ وَ أَنْ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بَعْدَ وَقُوعِ خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى ذَوِي الْفَسَادِ لَمَّا أَرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ »

۳ - گفتیم: ای مولای من علت چیست که مردم از برگزیدن امام برای خویشتن ممنوع شده‌اند؟ فرمود: امام مصلح برگزیدند و یا امام مفسد؟ گفتیم امام مصلح، فرمود: آیا امکان ندارد که برگزیده آنها مفسد باشد؟ چون کسی از درون دیگری که صلاح است و یا فساد مطلع نیست. گفتیم: آری امکان دارد، فرمود: علت همین است و برای تو دلیل دیگری بیاورم که عقلت آن را بپذیرد.

فرمود: رسولان الاهی که خدای تعالی آنها را برگزیده و بر آنها کتاب فرو فرستاد و آنها را به وحی و عصمت مؤید ساخته تا پیشوایان امتها باشند چگونه‌اند؟ آیا مثل موسی و عیسی علیهما السلام که پیشوایان امتند و برای برگزیدن شایسته ترند و عقلشان بیشتر و علمشان کامل تر آیا ممکن است منافق را به جای مؤمن برگزینند؟ گفتم: خیر.

فرمود: این موسی کلیم الله علیه السلام است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم و بزرگان لشکر خود برای میقات پروردگارش هفتاد تن را برگزید و در ایمان و اخلاص آنها هیچگونه شک و تردیدی نداشت، اما منافقین را برگزیده بود.

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا﴾^(۱) تا این آیه ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جُهْرَةً﴾^(۲) تا آنجا که فرمود: ﴿فَاخَذَتْهُمْ السَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾^(۳) و چون می‌بینیم که برگزیده پیامبر افسد بوده و نه اصلح در حالی که می‌پنداشته آنها اصلح هستند، می‌فهمیم برگزیدن مخصوص کسی (خداوند) است که ما فی الصدور و ضمائر و سرائر مردم را بداند و برگزیدن مهاجرین و انصار ارزشی ندارد

۱ - سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

۲ - سوره بقره، آیه ۵۵.

۳ - سوره نساء، آیه ۱۵۳.

جایی که برگزیده پیامبران به جای افراد صالح افراد فاسق باشند (ببین انتخاب دیگران چگونه خواهد بود انتخاب امام باید از جانب خداوند باشد).

پس از گرفتن جواب سؤالاتم وقت نماز رسید، در این موقع امام عسکری علیه السلام با فرزند گرامی اش برخاسته، آماده نماز شدند. من نیز از خدمت آن‌ها اجازه گرفته، بدنبال احمد بن اسحاق رضی الله عنه رفتم. وقتی او را پیدا کردم دیدم گریه می‌کند. پرسیدم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پارچه امانتی را که امام علیه السلام از من خواست گم کرده‌ام. گفتم ناراحت نشو، برو واقعیت را به حضرت بگو. او رفت و لحظه‌ای بعد در حالی که صلوات می‌فرستاد و شادی در صورتش موج می‌زد، برگشت. پرسیدم چه شد؟ گفت: پارچه امانتی زیر پای امام علیه السلام گسترده بود و حضرت روی آن نماز می‌خواند. (۱)

نکته‌ها:

- از این حکایت می‌توان چند نکته را آموخت.
- اول اینکه: امام عصر علیه السلام حلال و حرام بودن همه اموال و اشیاء را می‌داند.
- دوم اینکه: امام دست به چنین اموالی دراز نمی‌کند پس ما شیعیان

۱ - ر.ک: ستاره سر پل ذهاب، ص ۶۰ - ۷۷ به نقل از: کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص



نیز که پیرو این امام بزرگوار و حجت بالغه الاهی هستیم می‌بایست اموال خود را از راه حلال بدست آوریم و خمس و زکات اموال خویش را بپردازیم زیرا که بدون پرداخت خمس تصرف در اموال جایز نیست و در روایات آمده است که عبادت ده جز دارد که نه جز آن بدست آوردن روزی حلال است.

سوم اینکه: امام دارای علم لدنی است و در هر سنی که باشد چه کوچک و چه بزرگ پاسخگوی همه پرسشها و مسائل است امام رضا (ع) در مورد علم امام می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لَذَلِكَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ، وَأَلْهَمَهُ الْعِلْمَ الْإِلَهَامًا، فَلَمْ يَعْزِ بِعَدَّةٍ بِجَوَابٍ وَ لَا يَحِيرُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ»^(۱) هرگاه خداوند عزوجل بنده‌ای را برای (اداره) امور بندگانش برگزیند برای این امر به او شرح صدر عطا کند، چشمه‌های حکمت را در دلش جاری سازد و به او علم و دانش الهام فرماید که از آن پس از هیچ پاسخی در نماند و در یافتن راه درست سرگشته نشود.



بخش سوم

نامه‌ها

نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن محمد دینوری رضی الله عنه

همانطور که معلوم است، امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری قمری به شهادت رسید. شهادت آن حضرت، موجودیت شیعه و پیروانش را به مخاطره افکند. اوضاع، بحرانی شد و حیرت و سرگردانی عدّه زیادی را فراگرفت، و این سؤال مطرح شد که جانشین امام عسکری علیه السلام در امر امامت چه کسی است. احمد دینوری سراج مکنی به ابوالعباس و ملقب به «آستاره» در مورد سرگردانی و حیرت مردم دینور در مورد اینکه جانشین امام حسن عسکری علیه السلام چه کسی است نقل می‌کند: من از اردبیل به قصد حج به دینور آمدم و در آن موقع یک یا دو سال از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام می‌گذشت و مردم در خصوص جانشین آن حضرت متحیر بودند.

اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند. شیعیان آن جا نزد من جمع شده گفتند سیزده هزار دینار مال امام علیه السلام نزد ما جمع شده می‌خواهیم تو



آن را به امام زمان علیه السلام برسانی رسید. آن را گرفته برای ما بیاوری. من گفتم: این روزها مردم در حیرت بسر می‌برند و ما نمی‌دانیم که جانشین امام حسن عسکری علیه السلام کیست؟ آن‌ها گفتند: غلت این که ما تو را برای این کار انتخاب کردیم این است که تو را موثق و بزرگوار می‌دانیم، آن را با خود ببر و از دست مده تا این که دلیلی برای پرداخت آن به اهلش، بیابی.

آن‌ها آن مال را به من سپردند و من هم از دینور بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین^(۱) (کرمانشاه) رسیدم به ملاقات احمد بن حسن بن حسن که در آن جا مقیم بود رفتم و به وی سلام نمودم. چون مرا دید مسرور گردید. او نیز هزار دینار به من داد که آن را در یک کیسه و چند بقچه پارچه رنگارنگ بسته بود و من نمی‌دانستم در آن چیست. گفت: این‌ها را با خود داشته باش و از دست مده تا به اهلش برسانی.

من کیسه پول و بقچه پارچه‌ها را گرفته حرکت نمودم چون به بغداد آمدم تمام تلاش و کوشش خود را مصروف داشتم تا درباره نایب امام علیه السلام تحقیق کنم. به من گفتند: مردی در این جا است که او را باقطنی می‌گویند و مدعی نیابت امام عسکری علیه السلام است. و دیگری که معروف به اسحاق احمر

۱ - قرمیسین: بالفتح ثم سکون، و کسر المیم و یاء مثناة من تحت، و سین مهمله مکسورة، و یاء آخری ساکنه و نون، و هو تعریب کرمانشاهان، بلد معروف بینة و بین همذان ثلاثون فرسخاً قرب الدبّتور و هی بین همذان و خلوان علی جادة الحاج، (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳۰).



است و سومی که معروف به ابو جعفر عمری است نیز ادعای نیابت دارند.
من نخست از باقطنی شروع کردم و سری بوی زدم. دیدم پیرمردی با
هیبت، سرشناس و باشخصیت است. اسبی عربی و غلامان بسیار دارد.
مردم بسیاری دور او را گرفته به گفتگو می‌پرداختند. من داخل شده سلام
کردم. او هم به من مرحبا گفت و نزد خود جای داد و از دیدن من مسرور
گردید. چندان نزد وی نشستم که اکثر مردم بیرون رفتند.

باقطنی از مذهب من جو یا شد. گفتم: من مردی از اهل دینور هستم.
مقداری اموال آورده‌ام که تسلیم کنم، گفت آن‌ها را بیاور! گفتم: می‌خواهم
دلیلی بر اثبات نیابت شما بیابم. سپس آن را تسلیم کنم، گفت: فردا نزد
من برگرد.

چون فردا نزد وی رفتم هیچ‌گونه دلیلی برای اثبات مدعای خود
نیامورد روز سوم هم نزد وی رفتم و دلیلی نیامورد.

سپس سری به اسحاق احمر زدم. دیدم وی جوانی تمیز، وضع او بهتر
اسب‌ها و لباس‌ها و نفوذ و غلامانش بیش‌تر از باقطنی است. مردمی که
دور او بودند نیز از آن‌ها که در نزد باقطنی بودند فزون‌تر بود. داخل شده
سلام کردم. او نیز مرحبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید. من هم چندان
صبر کردم که جمعیت تخفیف یافت. آن‌گاه پرسید آیا حاجتی داری من
هم همان جوابی را که به باقطنی دادم به او نیز گفتم و از وی دلیلی بر
صدق ادعایش خواستم و سه روز پی در پی نزد او رفتم ولی او نتوانست

برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد.

آنگاه رفتم نزد ابوجعفر عمری^(۱). دیدم پیرمردی متواضع، لباس سفیدی پوشیده و در اتاق کوچکی روی گلیم پشمی نشسته، نه غلامی و نه دم و دستگاهی و نه اسبی دارد. من سلام کردم و او جواب داد و مرا به خود نزدیک گردانید.

سپس از حالم پرسید. گفتم: من از جبل^(۲) می آیم و حامل اموالی هستم. او گفت: اگر می خواهی این اموال را به کسی بدهی که واجب است به او برسد، برو به سامرا و خانه ابن الرضا (مقصود امام حسن عسکری علیه السلام است) وکیل امام را سراغ بگیر. کسانی در خانه ابن الرضا علیه السلام هستند و آن کس را که تو می جویی در آن جا خواهی یافت.

من از نزد وی بیرون آمدم و به سامرا، رفته در آن جا آهنگ خانه ابن الرضا نمودم و سراغ وکیل امام را گرفتم. دربان گفت: وی در خانه مشغول کاری است و هم اکنون بیرون می آید. من دم درب خانه نشستم و منتظر بیرون آمدن او شدم لحظه ای بعد آمد. من برخاستم و به وی سلام نمودم

۱ - مراد از عمری بنا بر معروف، ابو عمر، عثمان بن سعید عمری اسدی عسکری سمان است، یعنی تجارت در روغن می کرد وکیل حضرت عسکری علیه السلام و نایب اول حجّت علیه السلام بود و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان عمری است. نجم الثاقب، باب هفتم، ص ۳۷۷.

۲ - در روزگاران گذشته جبل به ماه کوفه «دینور» ماه بصره «نهادند»، همدان، بروجرد و... اطلاق می شد، کرمانشاهان، کردستان، ص ۲۱۷.



او دست مرا گرفت و به خانه خود آورد و از حالم و آن چه برای او آورده‌ام جویا شد.

به وی اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام که از هر کس دلیلی بر اثبات نیابت وی یافتم به او تسلیم کنم. او هم گفت: درست است. در این وقت غذا برای من آوردند. او گفت: هم اکنون غذا تناول کن و کمی استراحت نما که خسته هستی فعلاً یک ساعت به وقت نماز مغرب داریم. سپس به کار تو رسیدگی خواهم کرد. من غذا خوردم و خوابیدم. چون موقع نماز شد برخاستم و نماز گزاردم. آن گاه به کنار شط رفتم و آب تنی کردم. سپس به خانه برگشتم و نشستم تا پاسی از شب گذشت و آن مرد نامه‌ای «از امام عصر علیه السلام» به من داد که نوشته بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَافِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوْرِيُّ وَحَمَلَ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَذَا وَكَذَا صُرَّةٍ فِيهَا صُرَّةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا دِينَاراً إِلَى أَنْ عَدَّ الصُّرَرَ كُلَّهَا وَ صُرَّةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ الذَّرَاعِ سِتَّةَ عَشَرَ دِينَاراً »

به نام خداوند بخشنده مهربان

احمد فرزند محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه‌ای آورده که در فلان کیسه است و فلان مقدار دینار در آن است، تا آن جا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسه فلانی پسر فلان ذراع

(ذراع) (۱) شانزده دینار در آن است.

من پیش خود گفتم: آقای من این جریان را بهتر از من می‌داند، پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها و صاحبان آن‌ها را نام برده بود. در آن نامه نوشته بود:

« قَدْ جُمِلَ مِنْ قَرْمِيسِينَ مِنْ عِنْدِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَادِرَائِيِّ أَخِي الصَّوَّافِ كَيْسٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ كَذَا وَ كَذَا مَخْتَأً مِنَ الثِّيَابِ مِنْهَا ثَوْبٌ فَلَانٍ وَ ثَوْبٌ لَوْنُهُ كَذَا »

از کرمانشاه نیز یک کیسه که هزار دینار و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی (۲) که برادرش پشم فروش است با خود آورده. یکی از این پارچه‌ها فلان جنس و دیگری رنگش چنان و همچنین تمام لباس‌ها را با تمام خصوصیات نام برده بود.

من حمد الاهی به زبان آوردم و شکر نمودم که بر من منت نهاد و تردیدم را برطرف کرد.

حضرت در نامه مزبور مرا مأمور کرده بود که آن چه را با خود آورده‌ام را نزد ابوجعفر عمری (عثمان بن سعید رضی الله عنه نایب اول حضرت) ببرم و هر طور

۱ - زره ساز.

۲ - در بعضی از کتب مادرانی و در بعضی کتب دیگر بادرانی آمده است جهت اطلاع پیدا کردن از این که مادران، مادرانی و بادران به کدام محل اطلاق می‌شود رجوع کنید به معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۱۶، و ج ۵، ص ۳۳ و ۳۴.



او دستور می‌دهد عمل نمایم. من هم به بغداد مراجعت نمودم و نزد عثمان بن سعید رفتم. رفتن و برگشتن من جمعاً سه روز طول کشید. چون عثمان بن سعید رضی الله عنه مرا دید پرسید: چرا نرفتی؟ گفتم: رفتم و هم اکنون از سامرا بر می‌گردم.

در همین وقت که من با وی گفتگو می‌کردم نامه‌ای از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام برای عثمان بن سعید رضی الله عنه آمد، نظیر همان نامه سر به مہری که برای من شرف صدور یافت و با من بود. در نامه او نیز پول‌ها و پارچه‌ها را نام برده و دستور فرموده بود که همه آن را به ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی تسلیم کن.

عثمان بن سعید رضی الله عنه لباس‌های خود را پوشید و به من گفت: آن چه با خود آورده‌ای بردار و به خانه محمد بن احمد قمی بیاور. من نیز آن‌ها را آوردم و به وی تسلیم نمودم و به حج بیت الله رفتم.

وقتی به دینور برگشتم مردم نزد من آمدند. من هم نامه‌ای را که وکیل امام علیه السلام به افتخارم صادر شده و آورده بود، بیرون آوردم و برای مردم خواندم. چون یکی از حضار نام کیسه‌ای به اسم ذراع شنید بی هوش شد و به روی زمین افتاد. ما هم دور او را گرفتیم تا به هوش آمد. آنگاه به زمین افتاده سجده شکر به جا آورد و گفت: سپاس خدایی را که بر ما منت نهاد و ما را به حقیقت و شناخت امام خود راهنمایی کرد. هم اکنون دانستم که ممکن نیست زمین از وجود حجت خدا خالی بماند. به خدا قسم این



کیسه را این دزاع به من داد و جز خداوند هیچ کس اطلاع نداشت. سپس از دینور حرکت نمودم بعداً «ابوالحسن مادرانی» را (در کرمانشاه) ملاقات نمودم و ماجرا را به او نیز گفتم و نامه‌ای که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام صادر شده بود برای او خواندم. گفتم: سبحان الله! اگر در چیزی شک داشته باشی، در این تردید مکن که خداوند زمین خود را از حجت خالی نمی‌گذارد. موقعی که «اذکوتکین»^(۱) با یزید بن عبدالله^(۲) در «شهر زور»^(۳) جنگ نمود و بر شهرهای وی ظفر یافت و خزینه‌های او را ضبط کرد، مردی نزد من آمد و گفت: یزید بن عبدالله فلان اسب و فلان شمشیر را، برای امام زمان علیه السلام گذاشته. ما هم بعد از جنگ خزینه یزید بن عبدالله را به خانه «اذکوتکین» نقل نمودیم. ولی من نمی‌گذاشتم که آن اسب و شمشیر را برای «اذکوتکین» ببرند، تا آن که همه اشیا را بردند و جز اسب و شمشیر چیزی نماند. من امیدوار بودم که آن‌ها را، برای مولا صاحب الزمان علیه السلام بردارم.

ولی چون دیدم «اذکوتکین» سخت آن را مطالبه می‌کند و قادر بعدم تسلیم آن نیستم؛ پیش خود اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نموده

۱- از امیران ترک از طرف خلفای غاصب «بنی عباس» در منطقه «ری» بود.

۲- وی از موالی امام ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بود. نجم الثاقب، ص ۳۷۲.

۳- یکی از شهرهای استان سلیمانیه عراق است. کرمانشاهان - کردستان، ص ۲۲۷.

وزن کرده بخرزینهدار سپردم و گفتم: این پولها را در مطمئن‌ترین جاها بگذار و آن را هیچ وقت نزد من نیاور هر چند احتیاج مبرم به آن پیدا کنم. سپس اسب و شمشیر را به «اذکوتکین» تسلیم کردم. تا اینکه یک روز در جای خود نشسته بودم و (در شهر ری) به حل و فصل کارها می‌پرداختم، ناگهان دیدم ابوالحسن اسدی بیامد. او گاه و بی‌گاه نزد من می‌آمد، و حوائج او را انجام می‌دادم. چون زیاد نشست و من هم زیاد خسته شدم، پرسیدم چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم با شما خلوت کنم. بخازن گفتم تا جائی در خزینه برای ما آماده سازد، سپس به آنجا رفتیم.

ابوالحسن اسدی در آنجا نامه کوچکی از مولا حضرت صاحب الامر علیه السلام

بیرون آورد که نوشته بود:

« يَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَلْفُ دِينَارٍ الَّتِي لَنَا عِنْدَكَ ثَمَنُ الْفَرَسِ وَالسَّيْفِ
سَلَّمَهَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ »

ای احمد بن حسن! هزار دیناری که نزد تو داریم و پول اسب و شمشیر است را به ابوالحسن اسدی تسلیم کن. پس به روی زمین افتادم و خدا را شکر گزاردم که بر من منت نهاد و دانستم که او حجت خداست زیرا هیچ کس غیر از خودم از آن مطلب اطلاع نداشت؛ من از بس مسرور بودم که خداوند چنین منتی بر من نهاده سه هزار دینار هم روی آن گذاردم و به او



دادم! ^(۱) از این حدیث شریف، مقام احمد دینوری سراج و شدت محبت اهالی دینور و کرمانشاهان نسبت به مقام ائمه طاهرین علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام معلوم می‌گردد.

نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن ابی روح (دینوری) رضی الله عنه

احمد بن ابی روح (ساکن در منطقه دینور) نقل می‌کند که گفت: زنی از اهل دینور مرا خواست؛ چون نزد وی رفتم گفت: ای پسر ابی روح! تو در دیانت و تقوا از تمام مردمی که در ناحیه ما هستی موثق‌تری. می‌خواهم امانتی نزد تو بگذارم و آن را بدمه بگیری و به صاحبش برسانی.

گفتم: به خواست خدا چنین می‌کنم. گفت: مبلغی درهم در این کیسه مهر کرده است، آن را باز مکن و در آن منگر تا آن که به کسی بسپاری که قبل از باز کردن به تو بگوید: در آن چیست. این هم گوشواره من است که مساوی با ده دینار است؛ سه مروارید در آن است که آن نیز مساوی با ده دینار می‌باشد.

مرا به امام زمان علیه السلام حاجتی است که می‌خواهم پیش از آن که از وی سؤال کنم به من خبر دهد. گفتم: آن حاجت چیست؟ گفت: مادرم ده

۱ - فرج المهموم، ص ۲۳۹ / دلائل الامامة، ج ۱، ص ۲۸۲ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۰۰.



دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی‌دانم از کی قرض کرده و باید به چه کسی بپردازم. پس اگر امام زمان علیه السلام خبر آن را به تو داد، این کیسه را به آن کس که به تو نشان می‌دهد، تسلیم کن.

گفتم: اگر جعفر بن علی (جعفر کذاب پسر امام علی النقی) آن را از من بخواهد چه بگویم؟ زن گفت: این خود میان من و جعفر امتحانی است (یعنی اگر او امام زمان است، ناگفته می‌داند و محتاج به توضیح نیست). احمد بن ابی روح می‌گوید: آن مال را برداشتم و با خود به بغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید و شاء رفته سلام کردم و نشستم. حاجز پرسید: آیا کاری داری؟ گفتم: مالی نزد من است، آن را تسلیم نمی‌کنم مگر اینکه از جانب امام علیه السلام اطلاع دهی مقدار آن چند است و چه کسی آن را به من داده است اگر اطلاع دادی به شما می‌سپارم.

حاجز گفت: ای احمد بن ابی روح! این مال را به سامرا ببر. من گفتم: لا اله الا الله چه کار بزرگی را بعهده گرفته‌ام. پس برای انجام آن کار حرکت نمودم تا به سامرا رسیدم. گفتم: نخست سری به جعفر (کذاب) می‌زنم؛ سپس فکری کردم و گفتم: نه، اول می‌روم به خانه امام حسن عسکری علیه السلام اگر به وسیله امام زمان علیه السلام امتحان آشکار شد چه بهتر و گرنه به نزد جعفر خواهیم رفت.

چون نزدیک خانه امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم، خادمی از خانه بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟ گفتم: آری. گفت: این نامه



را بخوان. نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« يَا ابْنَ أَبِي رَوْحٍ أَوْدَعَتْكَ عَاتِكَةُ بِنْتُ الدَّيْرَانِيِّ كَيْسًا فِيهِ أَلْفٌ دِرْهَمٍ
بِرْغَمِكَ وَهُوَ خِلَافٌ مَا تَظُنُّ وَقَدْ أُدِّيَتْ فِيهِ الْأَمَانَةُ وَلَمْ تَفْتَحِ الْكَيْسَ وَلَمْ
تَدْرِ مَا فِيهِ وَفِيهِ أَلْفٌ دِرْهَمٍ وَخَمْسُونَ دِينَارًا وَمَعَكَ قُرْطُزَعَمَتِ الْمُرَاةِ أَنَّهُ
يُسَاوِي عَشْرَةَ دَنَانِيرٍ صُدِّقَتْ مَعَ الْفَضِيِّنَ الَّذِينَ فِيهِ وَفِيهِ ثَلَاثُ حَبَّاتٍ
لَوْلَوْ شَرَاؤُهَا عَشْرَةُ دَنَانِيرٍ وَتُسَاوِي أَكْثَرَ فَادْفَعِ ذَلِكَ إِلَى خَادِمَتِنَا إِلَى فُلَانَةَ
فَإِنَّا قَدْ وَهَبْنَاهَا لَهَا وَصِرْ إِلَى بَغْدَادَ وَادْفَعْ الْمَالَ إِلَى الْحَاجِزِ وَخُذْ مِنْهُ مَا
يُعْطِيكَ لِنَفَقَتِكَ إِلَى مَنْزِلِكَ وَأَمَّا عَشْرَةُ الدَّنَانِيرِ الَّتِي رَزَعَمَتْ أَنَّ أُمَّهَا
اسْتَفْرَضَتْهَا فِي عُرْسِهَا وَهِيَ لَا تَدْرِي مَنْ صَاحِبُهَا بَلْ هِيَ تَعْلَمُ لِمَنْ هِيَ
لِكُلُّوْمِ بِنْتِ أَحْمَدَ وَهِيَ نَاصِبِيَّةٌ فَتَحَرَّجَتْ أَنْ تُعْطِيَهَا وَأَحَبَّتْ أَنْ تُقْسِمَهَا فِي
أَخَوَاتِهَا فَاسْتَأْذَنْتَنَا فِي ذَلِكَ فَلْتَفَرِّقْهَا فِي ضِعْفَاءِ أَخَوَاتِهَا وَلَا تَعُودَنَّ يَا ابْنَ
أَبِي رَوْحٍ إِلَى الْقَوْلِ بِجَعْفَرٍ وَالْمِحْنَةِ لَهُ وَارْجِعْ إِلَى مَنْزِلِكَ فَإِنَّ عَمَّكَ قَدْ مَاتَ
وَ قَدْ رَزَقَكَ اللَّهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ »

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای پسر ابی روح! عاتکه دختر دیرانی کیسه‌ای به تو امانت داده که بر
خلاف آن چه تو گمان کرده‌ای، هزار درهم در آن است! تو امانت را خوب
ادا نمودی، نه سر کیسه را باز کردی و نه فهمیدی چه در آن است ولی هم
اکنون بدان که آن چه در کیسه است هزار درهم و پنجاه دینار می‌باشد، و



نیز گوشواره‌ای با تو هست که آن زن گمان کرده مساوی با ده دینار است. گمان او درست است ولی با دو نگینی که در آن است. و نیز سه دانه مروارید در آن است که او آن‌ها را ده دینار خریده و مساوی با بیش از ده دینار است این گوشواره را به فلان خدمت کار ما بده که ما آن را به او بخشیدیم سپس به بغداد مراجعت کن و پول‌ها را به حاجز بده و آن چه از آن برای مخارج راحت به تو می‌دهد از او بگیر.

و اما ده دیناری که زن گمان نموده مادرش در عروسی او قرض کرده و حالا نمی‌داند صاحب آن کیست؟ بدان که او صاحب آن را می‌شناسد و می‌داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی^(۱) می‌باشد ولی عاتکه برایش گران بود که آن پول را به آن زن ناصبی بدهد...

ای پسر ابی روح لازم نیست پیش جعفر بروی و او را امتحان کنی زودتر به وطن خود مراجعت کن که عمویت مرده و خداوند اهل و مال او را به تو روزی نموده است؟!

پس به بغداد برگشتم و کیسه پول را به حاجز سپردم و او پول‌ها را شمرد همان طور که امام علیه السلام نوشته بود هزار درهم و پنجاه دینار بود. حاجز سی دینار آن را به من داد و گفت: امام علیه السلام به من دستور داده این مقدار را برای

۱ - ناصبی به کسی می‌گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه اطهار علیهم السلام را دشمن بدارد؛ یا مناقب و فضائل آن‌ها را انکار کند.



مخارج راه به تو بدهم. من هم سی دینار را گرفتم و به محلی که منزل نموده بودم برگشتم در آن جا کسی آمد و به من اطلاع داد که عمویم در گذشته و کسان من مرا خواسته بودند که نزد آن‌ها بروم. من هم به وطن برگشتم دیدم عمویم مرده است و از او سه هزار دینار و صد هزار درهم به من ارث رسیده. (۱)

نکته‌ها :

از این دو حکایتی که گذشت نیز می‌توان چند نکته را آموخت.

اول اینکه : پدران ما در کرمانشاه و دینور چقدر در پی شناخت امام زمان خویش تلاش و کوشش کردند. ای همشهریان ما برای شناخت امام زمان خویش تاکنون چه کرده‌ایم ؟

دوم اینکه : گذشتگان ما در کرمانشاه چقدر مقید به دستورات شرع مقدس بودند و برای تقویت دین مبین اسلام خمس و زکات و وجوهات شرعیه خویش را بدست مبارک امام عصر علیه السلام می‌رساندند. آیا ما هم در عصر غیبت کبرا وجوهات شرعیه خویش را جهت تقویت دین مبین اسلام به فقهاء که همان نایبان عام (۲) امام عصر علیه السلام در عصر غیبت کبرا

۱ - الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۹۹ / بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵، باب ۱۵ / الصراط

المستقیم، ج ۲، ص ۲۱۳ / منتخب الأنوار المضية، ج ۱، ص ۱۳۴ / فرج المهموم، ص ۲۵۶.

۲ - « وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليهم وأنا حجة

الله...»، (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۸۰).



هستند می‌رسانیم؟

نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی رضی الله عنه

در روایتی مرحوم طبرسی در احتجاج نقل فرموده، یکی از شیعیان نزد احمد بن اسحاق رضی الله عنه می‌آید و دست نوشته‌ای از جعفر (کذاب)، برادر امام عسکری علیه السلام را به وی تحویل می‌دهد. آن دست نوشته در بردارنده این مطلب بوده که پس از حضرت ابا محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام، جعفر عهده‌دار امور مربوط به شیعه بوده و در رابطه با حلال و حرام باید به وی مراجعه شود.

احمد بن اسحاق رضی الله عنه با ملاحظه نامه جعفر، نامه‌ای به محضر مقدس امام زمان علیه السلام می‌نویسد و نامه جعفر را نیز به آن پیوست می‌کند. پس از مدتی توفیق و دست نوشته مبارک امام عصر علیه السلام برای احمد بن اسحاق رضی الله عنه صادر می‌شود که طی آن، امام زمان علیه السلام با بیان مطالبی مهم و روح‌بخش به تبیین مسائل عقیدتی شیعه پرداخته و در پایان احمد بن اسحاق رضی الله عنه را مأمور می‌سازد که برای رسوا نمودن جعفر به سراغ وی رفته و در رابطه با تفسیر آیه‌ای از آیات قرآن کریم یا مسأله‌ای شرعی پیرامون نماز از او پرسش کند تا به درماندگی و دروغ‌پردازی جعفر واقف شود.

مفصل حدیث این گونه است: شیخ طوسی از جماعتی از علماء از هارون بن موسی تلکبری، از احمد بن علی رازی از ابو الحسن اسدی، از سعد بن عبدالله اشعری، روایت می‌کند که احمد بن اسحاق رضی الله عنه گفت: یکی از شیعیان آمد به نزد من و گفت: «جعفر بن علی» نامه‌ای به وی نوشته و خود را امام دانسته و ادعا کرده امام بعد از پدرش می‌باشد و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد او است.

احمد بن اسحاق رضی الله عنه گفت: وقتی آن نامه را خواندم نامه‌ای در این خصوص به امام عصر رضی الله عنه نوشتم و نامه جعفر را هم در لابه لای آن گذاردم و به ناحیه مقدسه حضرت ارسال داشتم و جواب آن بدین گونه صادر شد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«أَتَانِي كِتَابُكَ أَتَقَاكَ اللَّهُ وَ الْكِتَابُ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ دَرَجَةً وَ أَحَاطَتْ مَعْرِفَتِي بِجَمِيعِ مَا تَضَمَّنَهُ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَفَاظِهِ وَ تَكَرُّرِ الْخَطَأِ فِيهِ وَ لَوْ تَدَبَّرْتَهُ لَوَقَّفْتَ عَلَى بَعْضِ مَا وَقَفْتُ عَلَيْهِ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ عَلَى إِحْسَانِهِ الْيَتِيمِ وَ فَضْلِهِ عَلَيْنَا أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا ائْتَمَامًا وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زُهُوقًا وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَيَّ بِمَا أَذْكَرُهُ وَ لِيَّ عَلَيْكُمْ بِمَا أَقُولُهُ إِذَا اجْتَمَعْنَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ يَسْأَلُنَا عَمَّا نَحْنُ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ إِنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لِصَاحِبِ الْكِتَابِ عَلَى الْمَكْتُوبِ إِلَيْهِ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَا عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِمَامَةً مُفْتَرَضَةً وَ لَا طَاعَةً وَ لَا ذِمَّةً وَ سَابِقِينَ لَكُمْ ذِمَّةً تَكْتَفُونَ بِهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

به نام خداوند بخشنده مهربان

خداوند تو را پاینده بدارد. نامه تو و آنچه را که در لابه‌لای آن گذارده و فرستاده بودی به من رسید و از تمام مضمون آن با اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است مطلع گشتم. اگر به دقت در آن می‌نگریستی، تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن فهمیدم می‌شدی! خداوند بی‌شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که به ما عطا فرموده و فضیلتی که به ما داده است سپاس‌گزارم که همیشه حق را به کمال می‌رساند و باطل را از میان می‌برد. خداوند بر آنچه هم اکنون من می‌گویم گواه است و من هم ضامن بر آن هستم، و در روز قیامت که وقوع آن تردید ندارد، وقتی در پیشگاه باریتعالی گرد آمدیم و از آنچه درباره آن اختلاف داریم سوال کرد گواهی به صدق گفتار من خواهد داد، و آن این است که:

خداوند صاحب این نامه (جعفر کذاب) را نه بر کسی که نامه به او نوشته و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوقات، امام واجب‌الاطاعة قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته است. من به زودی مطلبی را به همه شما می‌گویم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید.

« يَا هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَلَا أَهْمَلَهُمْ سُذْيَ بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ وَ

يَعْرِفُونَهُمْ مَا جَهِلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ
 مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ وَ
 مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ الْآيَاتِ الْغَالِبَةِ فَمِنْهُمْ مَنْ
 جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكْلِيمًا وَ جَعَلَ
 عَصَاهُ تُعْبَانًا مُبِينًا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ
 بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ بَعَثَ
 مُحَمَّدًا ﷺ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ
 كَافَّةً وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَ بَيَّنَّ مِنْ آيَاتِهِ وَ عَلَامَاتِهِ مَا بَيَّنَّ ثُمَّ
 قَبَضَهُ ﷺ حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا وَ جَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَى أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ
 وَصِيهِ وَ وَارِثِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا
 وَاحِدًا أَحْيَا بِهِمْ دِينَهُ وَ أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَ بَنِي عَمِّهِمْ
 وَ الْأَدْنَيْنِ فَالْأَدْنَيْنِ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيِّنًا يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ
 الْمُحْجُوجِ وَ الْإِمَامُ مِنَ الْمُؤْمُومِ بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ
 وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَ جَعَلَهُمْ خُرَّانَ عِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ
 حِكْمَتِهِ وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ وَ أَيَّدَهُمُ بِالذَّلَائِلِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ
 وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَ لَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا الْعَالِمُ مِنَ
 الْجَاهِلِ «

ای احمد بن اسحاق! خداوند تو را رحمت کند! بدان که خداوند
 بندگان را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنها را مهمل نگذاشته است. بلکه



آنها را با قدرت کامله خود آفرید و به آنان چشم و گوش و قلب و فکر عطا فرموده است. آنگاه پیغمبران را به منظور بشارت به عدل خداوند و ترساندن آنها از نافرمانی او، به سوی آنها فرستاد، تا آنان را به پیروی از ذات مقدسش وا دارند، و از نافرمانیش پرهیز دهند، و آنچه را از امر خداوند و دین خود نمی‌دانند به آنها بفهمانند.

آنگاه به واسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه، کتابهایی بر آنها نازل فرمود و فرشتگان را به سوی آنها فرستاد تا آنها میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند. یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد (حضرت ابراهیم علیه السلام) و دیگری را مخاطب ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را از دهنی آشکار گردانید (حضرت موسی علیه السلام) و دیگری به اذن پروردگار مرده را زنده کرد و هم به اجازه او افراد لال و پیسی را شفا داد (حضرت عیسی علیه السلام) و دیگری را منطق الطیر و فهم زبان مرغان موهبت کرد، و سلطنت بر همه چیز داد (حضرت سلیمان علیه السلام)

آنگاه محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت، و نعمت خود را به وسیله ظهور او بر مردم تمام کرد و طومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود، و او را به سوی همه مردم فرستاد و از راستگویی او آیات و علامات خود را آشکار ساخت، و در حالی که وی پسندیده و نیکبخت بود قبض روحش نمود. سپس منصب خلافت او را برای برادر و

پسر عمو و جانشین بدون فصل و وارثش علی بن ابیطالب علیه السلام و پس از وی برای جانشینان او که از دودمان وی بودند یکی پس از دیگری قرار داد، تا دین خود را به وسیله آنها زنده گرداند، و نور خود را کامل نماید و میان آنها و برادران و اولاد عموی آنها و مردم طبقه پائین و از کسان وی، فرق آشکاری گذاشت. تا بدان وسیله حجت خدا را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیبها پیراسته گردانیده و از پلیدیها پاکیزه نموده و از شبهات بر کنار دارد، و آنها را خزینه علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلایل روشن تایید فرمود: اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند و هر بی سروپایی دعوی امرالله و منصب خدایی می کرد و دیگر حق از باطل، و عالم از جاهل امتیاز نمی یافت!

« وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أُدْرِي بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءٌ أَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ أَوْ يَفْقَهُ فِي دِينٍ؟ اللَّهُ فَوَ اللَّهُ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ خَطَايَا وَ صَوَابٍ أَمْ يَعْلَمُ؟ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ حَدَّ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا أَمْ يَوْرَعُ؟ فَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يُزْعَمُ ذَلِكَ لِطَلْبِ الشُّعُودَةِ وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأَدَّى إِلَيْكُمْ وَ هَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ وَ آثَارُ عِضْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ أَمْ بَايَةٌ فَلَيَاتِ بِهَا أَمْ بِحُجَّةٍ؟ فَلْتَقِمْنَهَا أَمْ بِدَلَالَةٍ؟ فَلْيَتَذَكَّرْنَهَا.»

این مفسد (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت



دارد، نمی‌دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا دارد، به خدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص دهد، و میان خطا و صواب فرق بگذارد، و چنانچه به علم خود بالیده، او قادر نیست حق را از باطل جدا سازد، و آیات محکم قرآنی را از متشابه آن تمیز دهد و حتی از حدود نماز و وقت (وجوب و استحباب) آن اصلاً اطلاع ندارد، و اگر به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته است؛ خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما رسیده باشد. ظرفهای شراب او را همه دیده‌اند علاوه بر اینها آثار و علایم نافرمانی وی از امر و نهی مشهود و نزد همگان محقق است.

و چنانچه ادعای وی مبتنی بر معجزه است معجزه خود را بیاورد نشان دهد، و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند! چنانکه خداوند فرموده است:

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

﴿ حَم تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى

يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُسِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ
كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

« این کتابی است (قرآن مجید) که از جانب خداوند مقتدر حکیم نازل شده، ما آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آسمانها و زمین است، جز به حق و مدتی که نامبرده شده، نیافریدیم، ولی به آنها (مخالفان از مردم مکه) که کافر گشتند، و از آنچه آنها را بیم داده‌اند، دوری می‌گزینند، بگو: به من بگویید آنها را که خدا می‌داند به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را خلق کرده‌اند؟ آیا (به نظر آنها) در خلقت آسمانها، خداوند شریکی داشته است؟ اگر کتابی قبل از این (قرآن) از جانب خدا آمده (و شما اطلاع دارید) یا دارای پاره‌ای دانش پیغمبران می‌باشید، به من نشان دهید، اگر راست می‌گوئید (و این ادعا دلالت بر راستی گفتار شما دارد) کیست گمراه‌تر از کسی که معبودی جز خدای یکتا را می‌خواند؟ کسی که تا روز قیامت، آنها را اجابت نکند (و دعایش مستجاب نمی‌شود) و آن خدایان باطل از این که (بت پرستان) آنها را به یاری می‌خوانند، غافل هستند، در وقتی که این مردم (بت پرستان) که همین خدایان آنها دشمن ایشان خواهند بود، پرستش آنها را انکار می‌کنند»^(۱).



«فَأْتِمِسْ تَوَلَّى اللَّهُ تَوْفِيْقَكَ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَامْتَحِنُهُ وَ
اسْأَلُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَاةٍ يَبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا
لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرَ لَكَ عَوَارِئُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللَّهُ حَسِيبُهُ».

ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات تو را افزون کند، آنچه را گفتم
از این ستمگر (جعفر کذاب) بپرس، او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه
قرآن را از وی سنوالم کن که تفسیر کند و یا از یک نماز واجبى از او سنوالم
کن تا حدود و اجبات آن را بیان نماید، تا چنانکه باید پی به ارزش آن
ببرى و نقص و کمبود او برایت آشکار گردد. محاسبه او با خداست.

«حَفِظَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَ أَقْرَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ
تَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ (إِلَّا) الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ إِذَا أَدِنَ اللَّهُ لَنَا
فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ وَ إِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي
الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصُّنْعِ وَ الْوَلَايَةِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

خداوند حق را برای اهلش حفظ کند، و در جای خود قرار دهد. بعلاوه
خداوند جز در حسن و حسین عليهما السلام امامت را در هیچ دو برادر دیگری قرار
نداده است. هرگاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوییم آن وقت حق و
حقیقت آشکار می‌گردد. و باطل از میان می‌رود، و هر گونه شک و
تردیدى بر طرف می‌شود. من شاکر الطاف خداوند و مرحمت او هستم،

وحسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على محمد و آله محمد. (۱)

نکته‌ها :

بررسی دقیق این سند با ارزش، نکات در خور توجهی را به دست ما می‌دهد که حاکی از جایگاه رفیع احمد بن اسحاق رضی الله عنه در عصر غیبت صغرا در دستگاه نیابت است. از آن جمله می‌توان به این امور اشاره کرد:

۱. مرجعیت احمد بن اسحاق رضی الله عنه برای حلّ مسائل و مشکلات شیعیان.

۲. اجازه مکاتبه مستقیم او به محضر مقدس امام زمان علیه السلام.

۳. لیاقت او در دریافت توقیع مقدس از جانب امام عصر علیه السلام.

۴. عهده‌داری او در رویارویی با فکرهای التقاطی و گروه‌های منحرف از

جمله «جعفر».

۵. یکی از استوارترین اعتقادات شیعه این است که امام معصوم علیه السلام از

سر هوای نفس سخن نرانده و هرگز لب به غیر آن چه خدای متعال

می‌خواهد باز نمی‌کند. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله» (۲)

از این رو، کوچکترین سخن حجت خدا بر ما حجت بوده و می‌تواند

مَنْشَاءِ اسْتِنْبَاطِ بَسِيَارِي از احکام قرار گیرد.

۱ - ستاره سر پل ذهاب، ص ۹۴ - ۹۹، به نقل از الغيبة للطوسی، ج ۱، ص ۲۸۷ و الاحتجاج،

ج ۲، ص ۴۶۸.

۲ - مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



از سوی دیگر، توجه به این نکته نیز بایسته است که طلب نعمت خدای متعال برای هر کدام از بندگان، از سوی هر کسی غیر از معصوم علیه السلام که باشد، از دایره احتمال خارج نیست که از سر هوا و هوس صادر شده باشد و یا این که شخصی که برایش نعمت طلب شده است لیاقت لازم برای دریافت نعمت را نداشته باشد؛ اما هنگامی که آیات و روایات و عقل سلیم پشتوانه این حکم قرار گیرد که اگر ولی خدا برای کسی نعمتی از آستان قدس الاهی طلب کند، هیچ یک از احتمالات فوق مجال خودنمایی پیدا نمی‌کند، در این صورت شخصی که در مسیر دعای حجت خدا قرار گرفته، خود، موضوعیت پیدا می‌کنند که چه گوهری درون صدف جان خویش پرورده بوده که حجت خدا او را لایق دعای خود قلمداد فرموده.

با توجه به این پیش درآمد، اگر مروری بر مجموعه توفیقات و فرمایشات امام عصر علیه السلام و روایات رسیده پیرامون شخصیت احمد بن اسحاق رضی الله عنه داشته باشیم، به روشنی می‌یابیم که ولی خدا افزون بر تأیید این شخصیت در مرحله‌ای، و نیز تبیین بلندی جایگاه وی در مرحله‌ای دیگر، به دعا و درخواست نعمت‌های ویژه الاهی برای جناب احمد بن اسحاق رضی الله عنه روی آورده، و این مطلب، خود دریچه‌ای تازه برای کشف گوهرهای ناب از دریای بی کران وجود جناب احمد بن اسحاق رضی الله عنه را به سوی ما می‌گشاید.

دعای حضرت بقیة اللہ علیه السلام برای احمد بن اسحاق رضی الله عنه، منحصر به



درخواست سلامتی برای وی نشده، بلکه آن حضرت، هنگامی که پاسخ نامه احمد بن اسحاق رضی الله عنه را در جریان ادعاهای جعفر صادر می‌فرماید، در سه مورد پس از مخاطب قرار دادن وی، دعاهای زیبایی برای او می‌نماید. در یک مورد خطاب به احمد بن اسحاق رضی الله عنه می‌فرماید: «أَبْقَاكَ اللَّهُ»^(۱) (خدا تو را پایدار کند)؛ روشن است که واژه «أَبْقَاكَ» از کلمه «بَقِيَ» نشأت گرفته، و در مقابلش «فنا» و «نابودی» قرار دارد. و این فرموده قرآن کریم است که: «هَرَّجَهُ جَزَءُ خَدَايَ مُتَعَالٍ أَسْتَازَ بَيْنَ خَوَاهِدِ رَفْتٍ» ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذَوَالْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾^(۲)؛ از این رو، آن چه ماهیتِ خدایی پیدا کند، در راستای اراده الاهی «باقی» خواهد ماند و پایدار. و اگر اولیاء الله نیز «بقیة الله» شده‌اند، به دلیل خدایی شدن ایشان است.

با توجه به این مطالب است که می‌توان گوشه‌ای از عمق دعای امام عصر علیه السلام پیرامون احمد بن اسحاق رضی الله عنه را فهمید که: «أَبْقَاكَ اللَّهُ»، در چه مرحله‌ای از عظمت است.

در مورد دوم و سوم، حضرت مهدی علیه السلام، رحمت^(۳) و توفیق^(۴) خدای

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲- سورة الرحمن، آیه ۲۶، ۲۷.

۳- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.

۴- همان.



متعال را برای احمد بن اسحاق رضی الله عنه درخواست می‌فرمایند که پرداختن به معنای بلند هر کدام از این دو دعای شریف مجالی بس فراخ‌تر می‌طلبید. (۱)

نامه امام عصر علیه السلام مبنی بر ثقہ بودن احمد بن اسحاق رضی الله عنه

شیخ کشتی با چند واسطه از ابی محمد رازی نقل می‌کند: من و احمد بن ابی عبدالله برقی در «عسکر» (۲) بودیم که فرستاده‌ای از طرف آن «مرد» (۳) به نزد ما آمد و گفت: «غائب علیل» (۴)، و ایوب بن نوح و ابراهیم بن محمد همدانی، و احمد بن حمزه و احمد بن اسحاق ثقاتٌ جمیاً» (۵)، یعنی امام علیه السلام این افراد را مورد اطمینان می‌داند.

۱ - مجموعه اشعار و مقالات برگزیده اولین همایش بزرگداشت احمد بن اسحاق رضی الله عنه، ص

۹۴ - ۹۶.

۲ - عسکر در لغت به معنای لشکر است و نام محله‌ای از شهر سامرا بوده که محل تجمع سپاهیان متوکل عباسی که امام حسن علیه السلام در آنجا تحت مراقبت آنان بوده لذا به او عسکری می‌گفته‌اند.

۳ - در بیان شیعیان آن زمان چنین مرسوم بوده که بخاطر «تقیه» نام امام عصر علیه السلام را نمی‌بردند و به کنایه از ایشان یاد می‌کردند.

۴ - منظور از غائب علیل، علی بن جعفر یمانی یا یمنی است که گویا بیمار و علیل بوده است، منتهی المقال، ص ۲۶.

۵ - اختیار معرفة الرجال (رجال کشتی) ج ۲، ص ۸۲۱، ش ۱۰۵۳.

نامه و عنایت امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق رضی الله عنه

شیخ کشی روایت می‌نماید از محمد بن علی بن قاسم قمی از احمد بن حسین قمی که محمد بن احمد بن صلت قمی، نامه‌ای برای امام علیه السلام [عصر علیه السلام] نوشت و قصه احمد بن اسحاق قمی رضی الله عنه و نیاز او به هزار دینار برای انجام مراسم حج را یادآوری نمود و معروض داشت اگر سرورم صلاح بدانند، دستور فرماید این مبلغ را به او قرض دهم تا پس از بازگشت به شهر خویش آن مبلغ را بازگرداند.

امام علیه السلام در جواب نامه این توفیق رافرسناده: «هی له مناصلة، وإذا رجع فله عندنا سواها».

این از طرف من به ایشان بخشایشی است و چون او از سفر بازگشت، غیر از آن مبلغ نیز نزد ما چیزی دارد. سپس می‌گوید: و حال احمد بن اسحاق به خاطر کسالتی که داشت به گونه‌ای بود که حتی امید آن نداشت به کوفه برسد. (وفی هذه من الدلالة) ^(۱) و این خبر به ما نشان می‌دهد که وجود مقدس امام علیه السلام می‌دانسته که احمد به سلامت به انجام این سفر موفق می‌گردد.

۱ - اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۲، ص ۸۳۱، ش ۱۰۵۱.

آخرین نامه امام عصر علیه السلام به احمد بن اسحاق رضی الله عنه

شیخ کشی نقل می‌نماید که : « احمد بن اسحاق نامه‌ای برای امام [عصر علیه السلام] نوشت و اجازه خواست که به سفر حج برود. حضرت نیز به وی اجازه داد و پارچه‌ای هم برای او فرستاد، احمد بن اسحاق رضی الله عنه چون پارچه (کفن) را دید گفت : سرورم، خبر وفات مراداده است و هنگام بازگشت از سفر حج در خلوان (سرپل ذهاب) درگذشت ».

آنگاه شیخ کشی می‌افزاید : « احمد بن اسحاق بن سعد القمی عاش بعد وفات ابي محمد علیه السلام (۱) و آیت بهذا الخبر لیكون أصح لصلاحه و ما ختم له به » (۲).

یعنی احمد بن اسحاق رضی الله عنه بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام مدتی در قید حیات بود و من این خبر را آوردم تا بدانید او در حالی که نیک بخت بود در عاقبت به خیری چشم از جهان فرو بست.

نکته‌ها :

۱- شایسته همه شیعیان و دوستان امام عصر علیه السلام است که زیارت این

۱- منظور از ابي محمد، امام حسن عسکری علیه السلام است.

۲- اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۲، ص ۸۳۱، ش ۱۰۵۲.

عالم و محدث بزرگ را فراموش نکنند؛ زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: « مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيَزُرْ صَاحِبِي مَوَالِينَا ، يُكْتَبُ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا ». هر که قادر به زیارت ما نیست، دوستان صالح ما را زیارت کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود. ^(۱) و جناب احمد بن اسحاق رضی الله عنه به تصریح امام عسکری و امام عصر علیه السلام ثقه و صاحب کرامت نزد خداوند و صاحب سرّ امامت بوده است.

درود و سلام خداوند و رسول اعظم و اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بر وجود مقدس احمد بن اسحاق رضی الله عنه گردد و خداوند بر علو درجاتش بیفزاید. و زیارت ایشان را در دنیا و شفاعتش را در آخرت نصیب ما بگرداند.

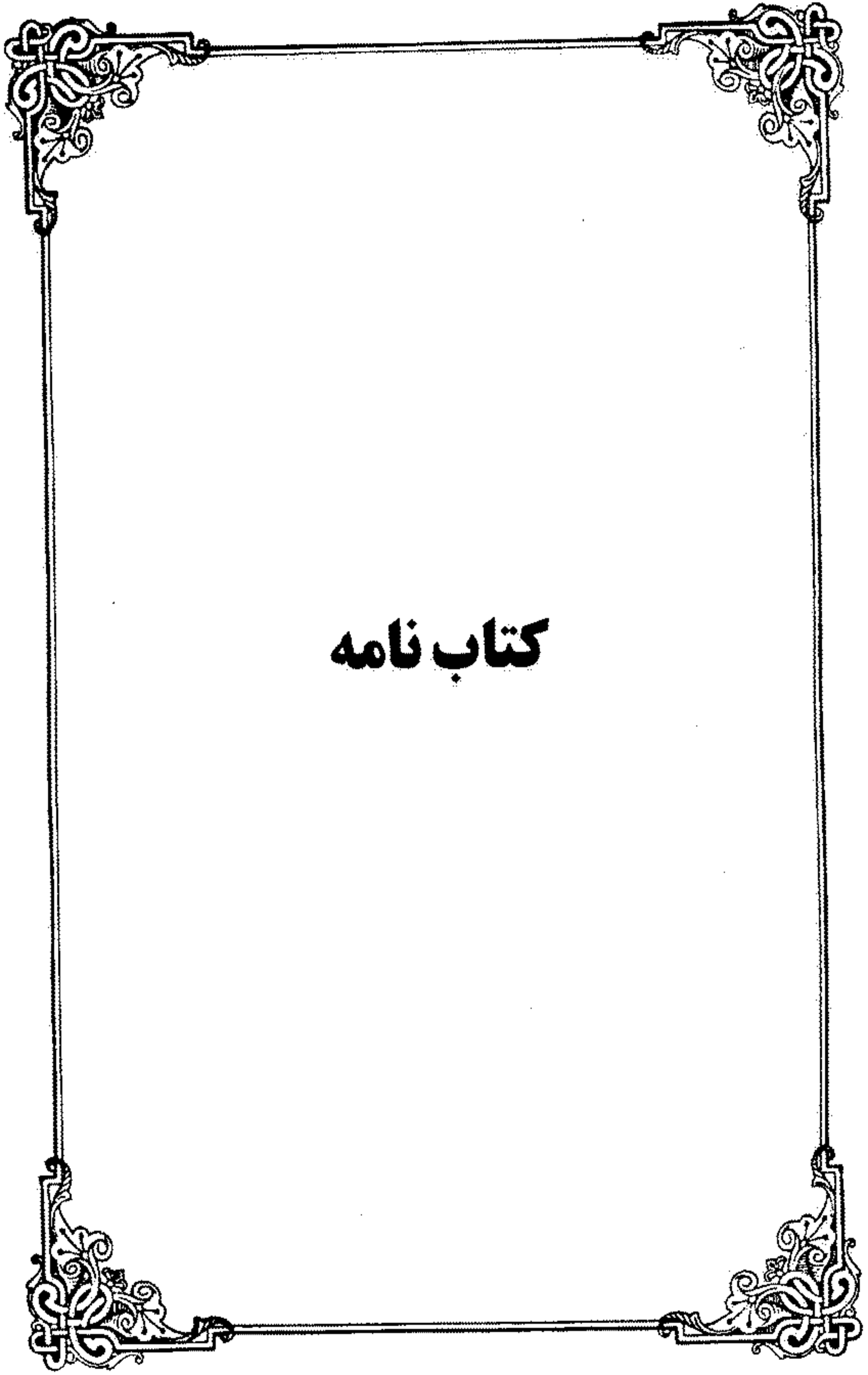
آنکه از غیر حق در اطلاق است اهل ارفاق و حسن اخلاق است
آنکه توقیع دارد از مهدی علیه السلام مرد دین احمد بن اسحاق است ^(۲)

التماس دعا

قم المقدسه - مهدی عبدی

۱ - منتخب میزان الحکمة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

۲ - شعر از استاد محمد جواد محبت.



کتاب نامه

کتاب نامه

- ۱- اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال الكشي) : شيخ الطائفة
ابي جعفر محمد بن الحسين الطوسي (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ. ق) ، مؤسسة آل
البيت عليه السلام ، قم ، ۱۴۰۴ هـ ق .
- ۲- الاحتجاج : ابومنصور ، احمد بن علي طبرسي (قرن ششم هـ. ق) ،
نشر مرتضى ، مشهد مقدس ، ۱۴۰۳ هـ. ق .
- ۳- اعلام الوری باعلام الهدی : امين الاسلام ، فضل بن حسن طبرسي
(۴۶۰ - ۵۴۸ هـ ق) ، دارالکتب الاسلامية ، تهران ، سوم .
- ۴- بحار الانوار : محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی ، معروف به
مجلسي دوم (۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ هـ ق) ، مؤسسة الوفاء ، بيروت ، ۱۴۰۴ هـ
ق .
- ۵- برکات سرزمین وحی : محمد محمدی ری شهری (۱۳۲۵ هـ ش)
مشعر ، ۱۳۸۳ هـ ش ، ششم .

۶- حلیة الابرار فی فضائل محمد و آلہ الاطهار: سید هاشم بحرانی، (ت ۱۱۰۷ هـ ق) دارالکتب، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم، اول، ۱۳۹۷ هـ ق.

۷- الخرائج و الجرائح: ابوالحسن سعید بن هبة الله، معروف به قطب الدین راوندی، (متوفای ۵۷۳ هـ ق)، مؤسسه امام مهدی (عج)، قم، اول، ۱۴۰۹ هـ ق.

۸- دلائل الامامة: ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (۲۲۶ - ۳۱۰ هـ ق)، دار الذخائر للمطبوعات، قم.

۹- راه مهدی: سید رضا صدر رحمته الله به اهتمام سید باقر خسروشاهی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱ هـ ش.

۱۰- زندگانی احمد بن اسحاق قمی، سفیر حضرت امام زمان (عج): احمد توکلی کرمانی، حکمت، قم، اول، ۱۳۴۶ شمسی.

۱۱- ستاره سر پل ذهاب: مهدی عبدی و ندرینی، (تولد ۱۳۵۸ شمسی) انتشارات فقه، قم، اول، ۱۳۸۵ هـ ش.

۱۲- شهید کربلا: سید تقی طباطبائی قمی، ناشر حسینیه عمادزاده - اصفهان، ۱۴۰۴ هـ ق.

۱۳- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: احمد قاضی زاهدی، نشر خادق، قم، سوم، ۱۳۷۳ هـ ش.

۱۴- الصراط المستقیم: ابومحمد علی بن یونس النبیاطی البیاضی،

(۸۰۴-۸۷۷ هـ ق)، حیدریه، نجف اشرف، اول، ۱۳۸۴ هـ ق.

۱۵- العبقری الحسان فی احوال مولا صاحب الزمان علیه السلام : علی اکبر
نہاوندی، انتشارات کتاب فروشی تابستانی، اول، تہران.

۱۶- عنایات حضرت ولی عصر علیہ السلام : سید جواد معلّم، تکسوار حجاز،
اول، ۱۳۸۴.

۱۷- الغیبة : للطوسی، موسسه معارف اسلامی، قم، اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

۱۸- فرج المهموم : ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر حسنی، معروف بہ
سید بن طاووس، (۵۸۹-۶۶۴ هـ ق)، دار الذخائر، قم.

۱۹- قرب الاسناد : ابوالعباس عبداللہ بن جعفر الحمیری، (قرن سوم ہ
ق)، موسسة آل البيت (ع)، قم، اول، ۱۴۱۳ هـ ق.

۲۰- کرامات الصالحین : محمد شریف رازی، (۱۳۰۱-۱۳۷۹ هـ ش)
نشر حاذق، قم، سوم، ۱۳۸۰ هـ ش.

۲۱- کرمانشاہان، کردستان : مسعود گلزاری، (متولد ۱۳۱۳ هـ ش)،
چاپ بہمن، اول، ۱۳۵۷ هـ ش.

۲۲- کشف الغمة فی معرفة الائمة : ابوالحسن علی بن عیسی بن اُبی
الفتح اربلی، (متوفای ۶۹۲ هـ ق) نشر مکتبہ بنی ہاشمی، تبریز، ۱۳۸۱
هـ ق.

۲۳- کمال الدین و تمام النعمة : ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین
بابویہ معروف بہ شیخ صدوق، دار الکتب الاسلامیہ، قم، دوم، ۱۳۹۵ هـ

ق.

۲۴- کیمیای هستی: زندگی نامه خود نوشت آیه الله سید مرتضی حسینی
نجومی، (متولد ۱۳۰۷ هـ ش)، به اهتمام محمد علی سلطانی، موسسه
فرهنگی نشر سها، تهران، اول، ۱۳۷۹ هـ ش.

۲۵- مجموعه اشعار و مقالات برگزیده اولین همایش بزرگداشت
احمد بن اسحاق قمی رحمته الله، به اهتمام مهدی عبدی (وندرینی)،
انتشارات أسوه، قم، اول، ۱۳۸۵ هـ ش.

۲۶- مراصد الاصلاح علی اسماء الامکنة و البقاع: صفی الدین عبد
المؤمن بن عبدالحق البغدادی، چاپ ۱۳۷۳ هـ ق.

۲۷- معجم البلدان: شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی
الرومی البغدادی، معروف به یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶ هـ ق)
دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان.

۲۸- مفاتیح الجنان: شیخ عباس قمی، متوفای ۱۳۵۹ هـ ق.

۲۹- منتهی المقال: شیخ محمد بن اسماعیل مازندرانی، معروف به ابو
علی حائری (متوفای ۱۲۱۵ یا ۱۲۱۶ هـ ق)، موسسه آل البيت (ع)،
لاحیا التراث، قم، اول، ۱۴۱۶ هـ ق.

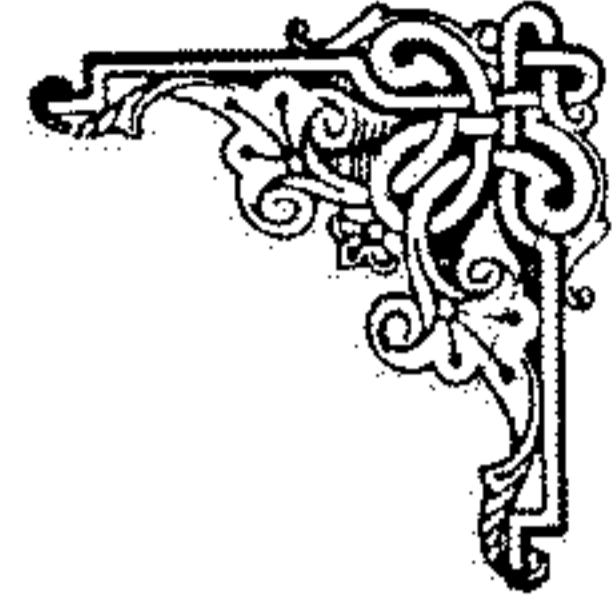
۳۰- منتخب الانوار المضيئة: علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، (تولد قرن
هشتم هـ ق)، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۱ هـ ق.

۳۱- منتخب میزان الحکمة: محمد محمدی ری شهری و دیگران،

سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، سوم، ۱۳۸۴ هـ ش.

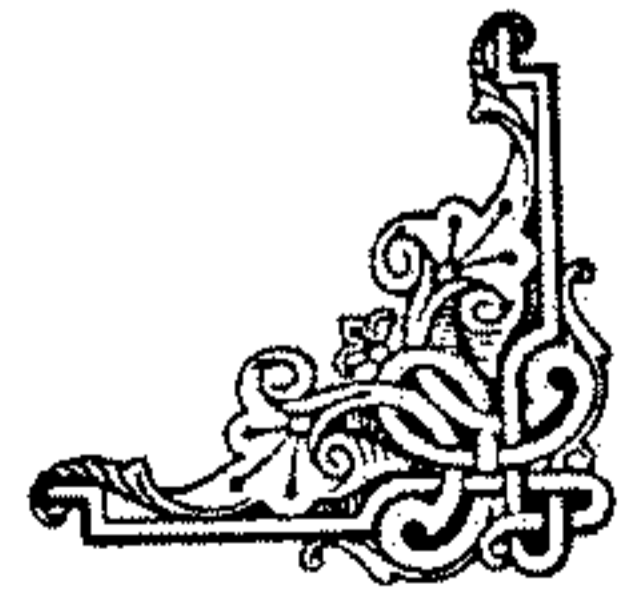
۳۲- نجم الثاقب: میرزا حسین طبرسی نوری، انتشارات مسجد مقدس

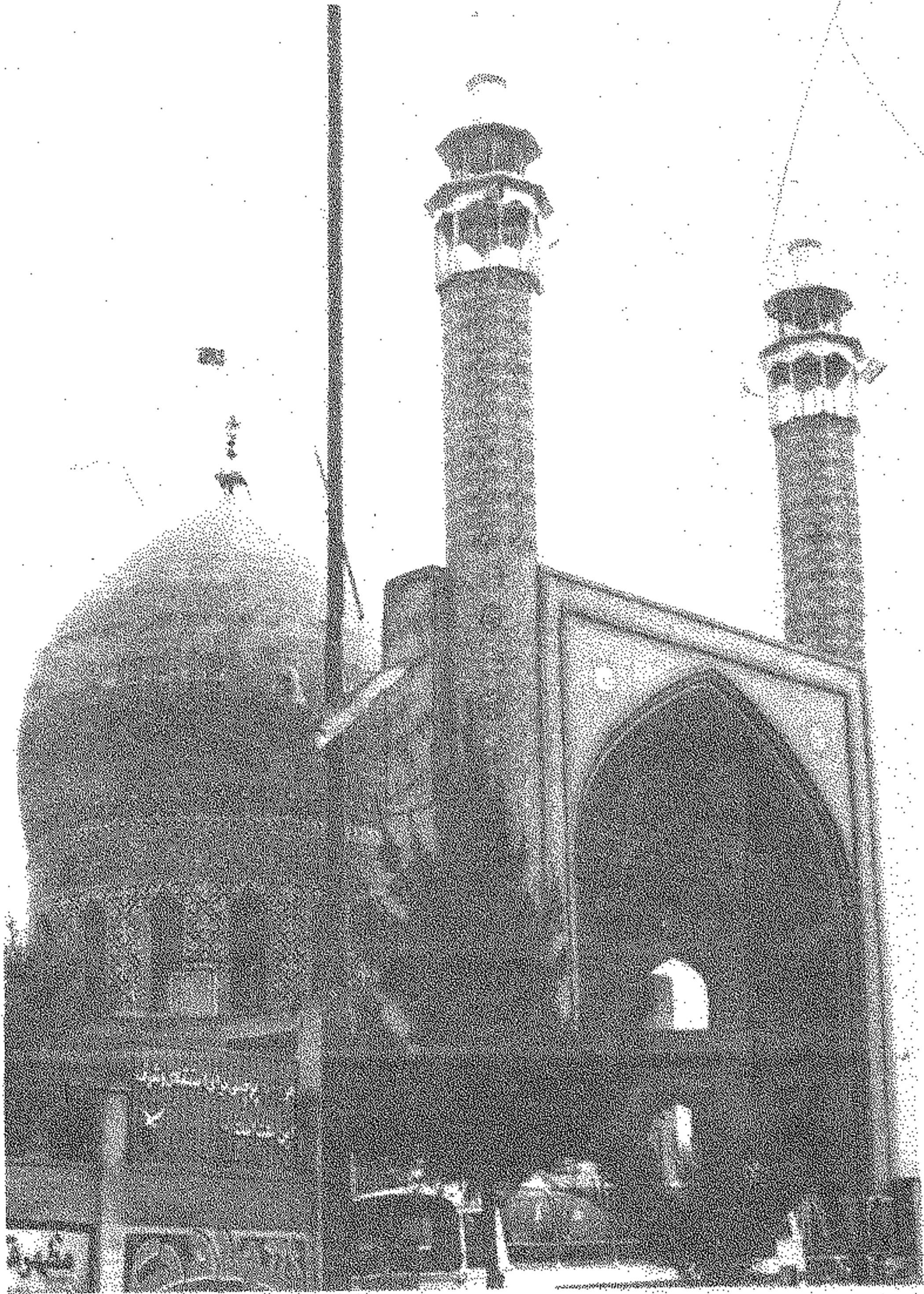
جمکران، قم، هفتم، ۱۳۸۲ شمسی.



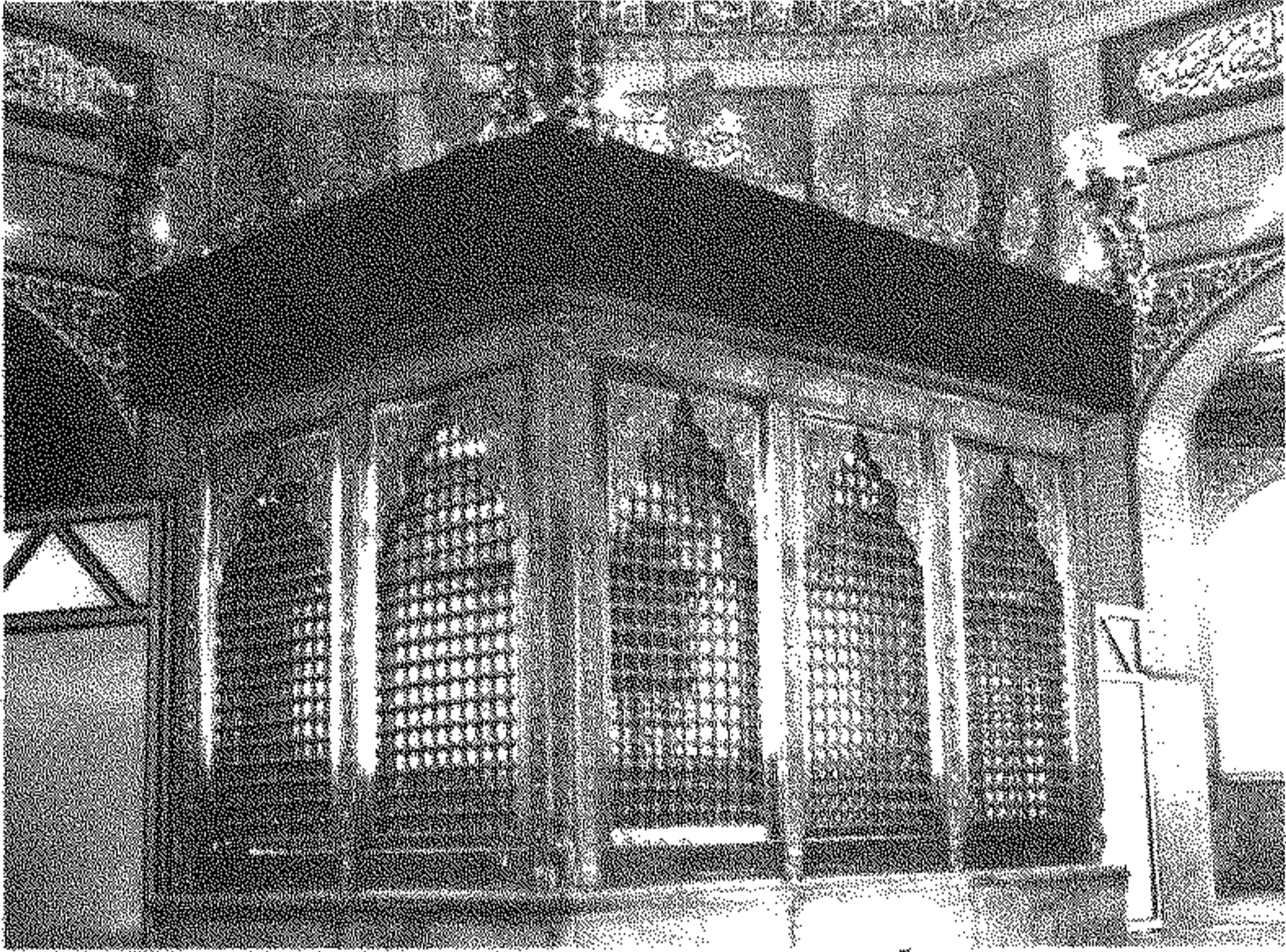
آلبوم

تصاویر

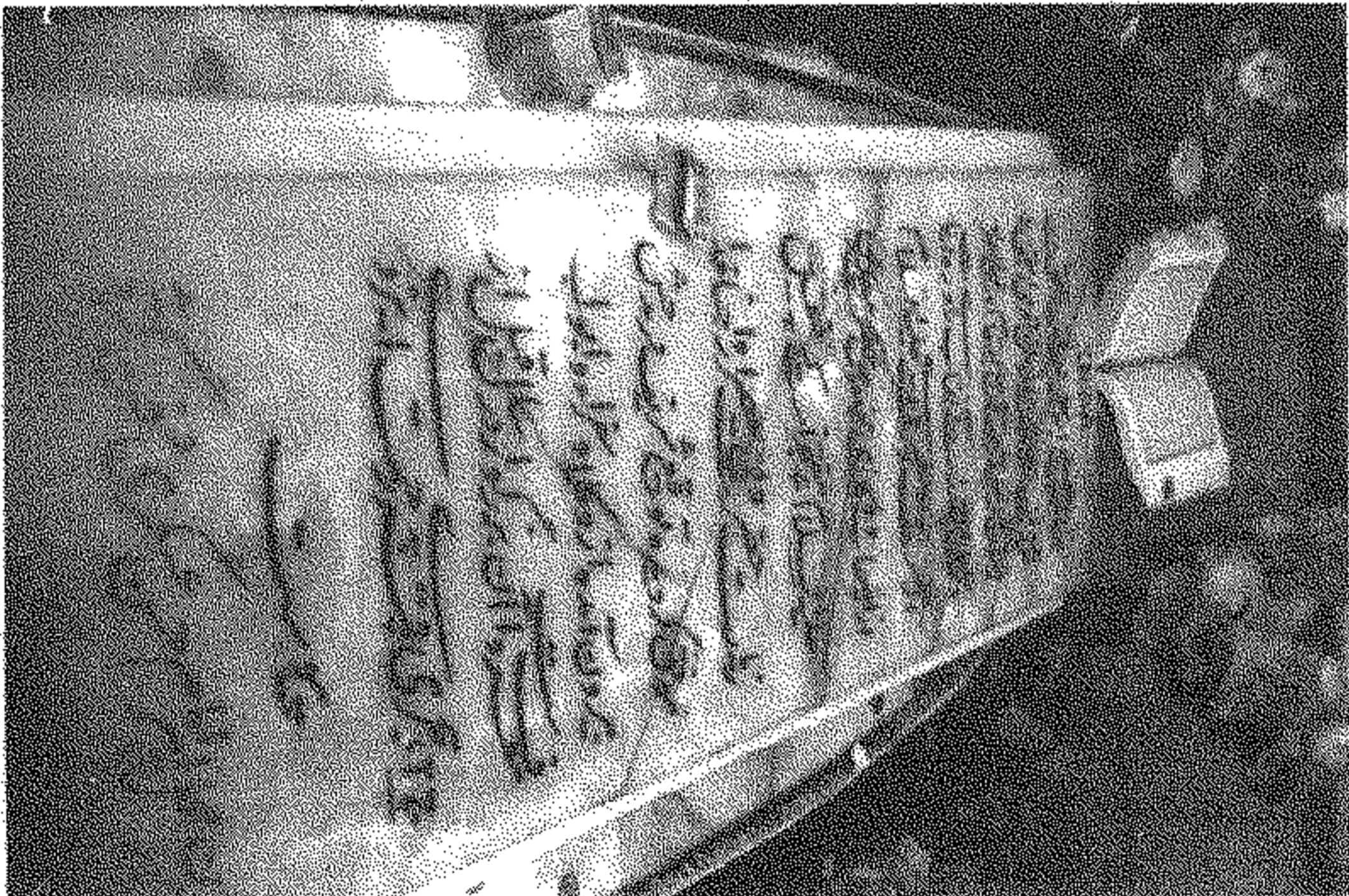




نمای شرقی از حرم آقا احمد بن اسحاق قمی (ره) در سرپل ذهاب



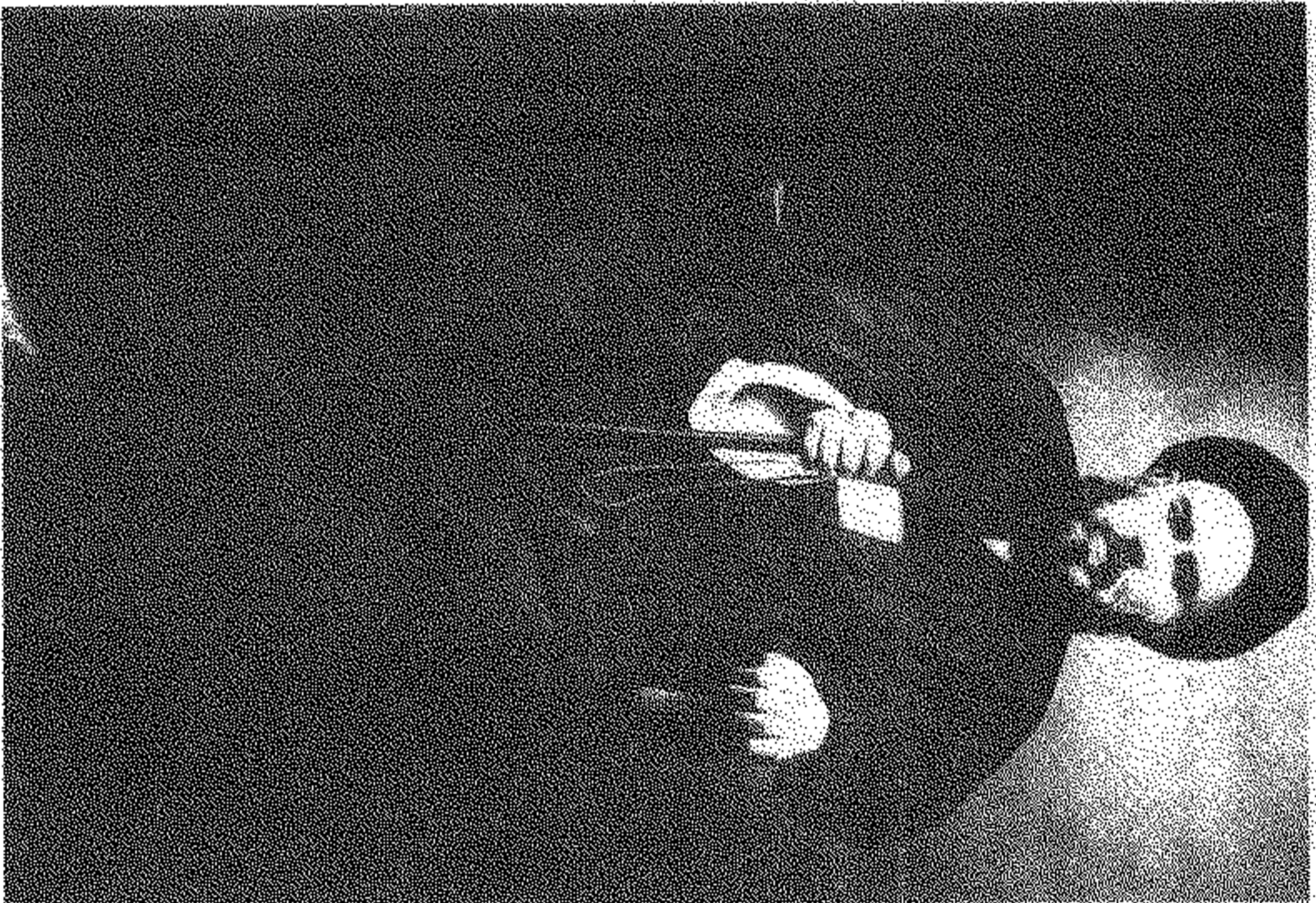
ضریح مطهر آقا احمد بن اسحاق قمی (ره) در سرپل ذهاب



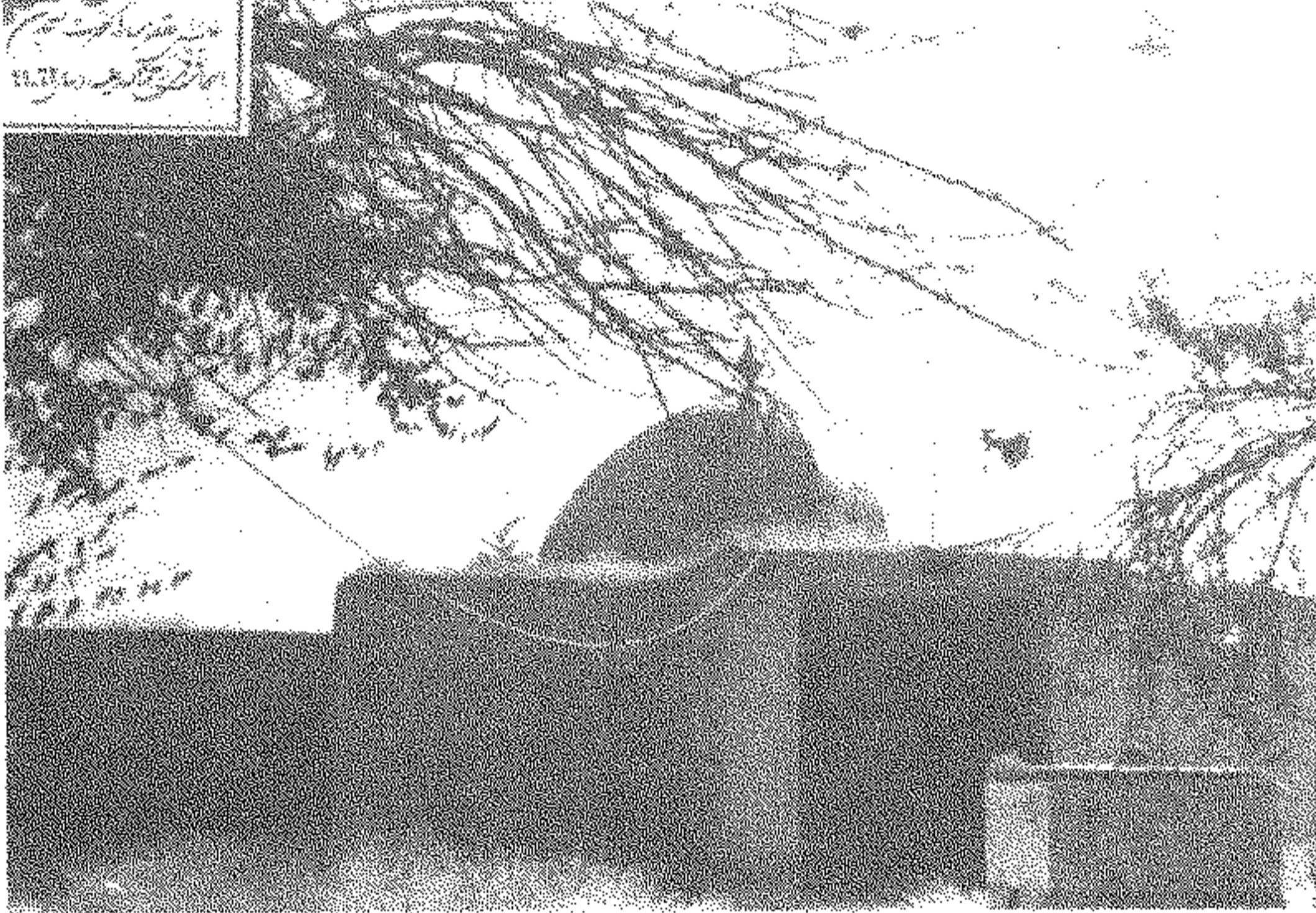
لوح مزار آقا احمد بن اسحاق قمی (ره) در سرپل ذهاب



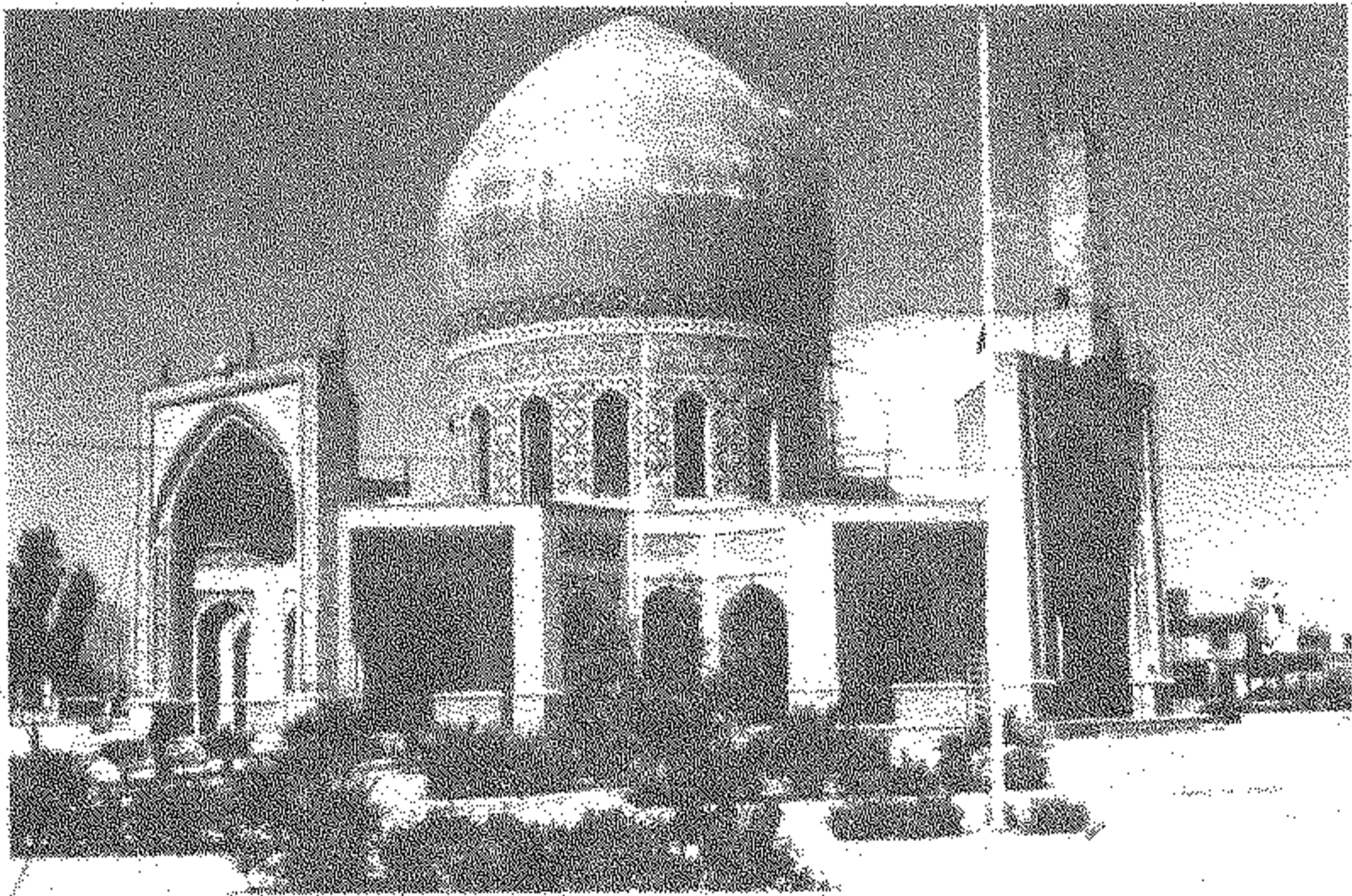
تمثال مرحوم آقا بزرگ جنابی علاقیند (ره)



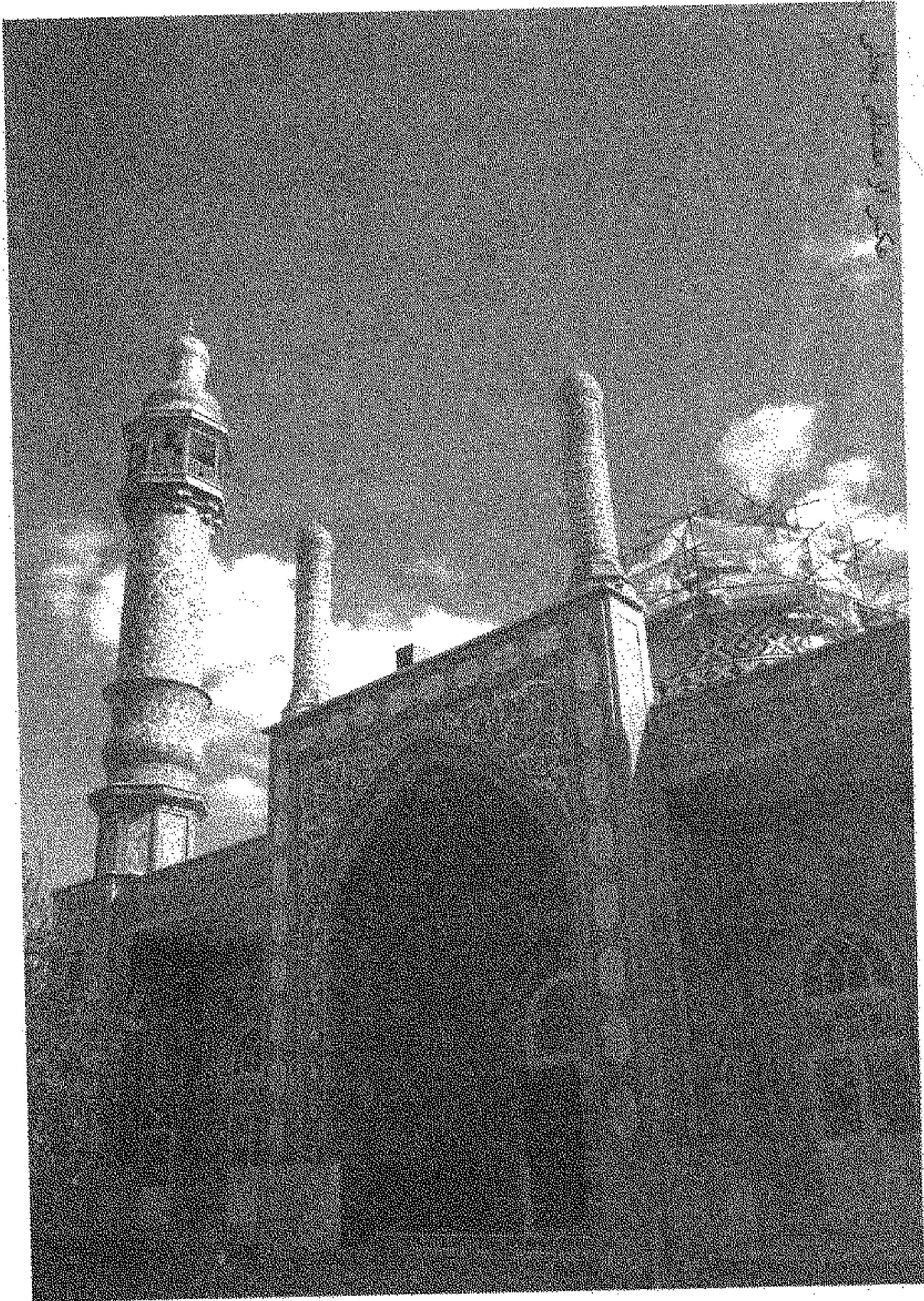
تمثال مرحوم آیت الله سید حسین حائری (ره)



نمای حرم آقا احمد بن اسحاق قمی (ره) در سال ۶۱ در سرپل ذهاب



نمای حیاط حرم آقا احمد بن اسحاق قمی (ره) در سرپل ذهاب

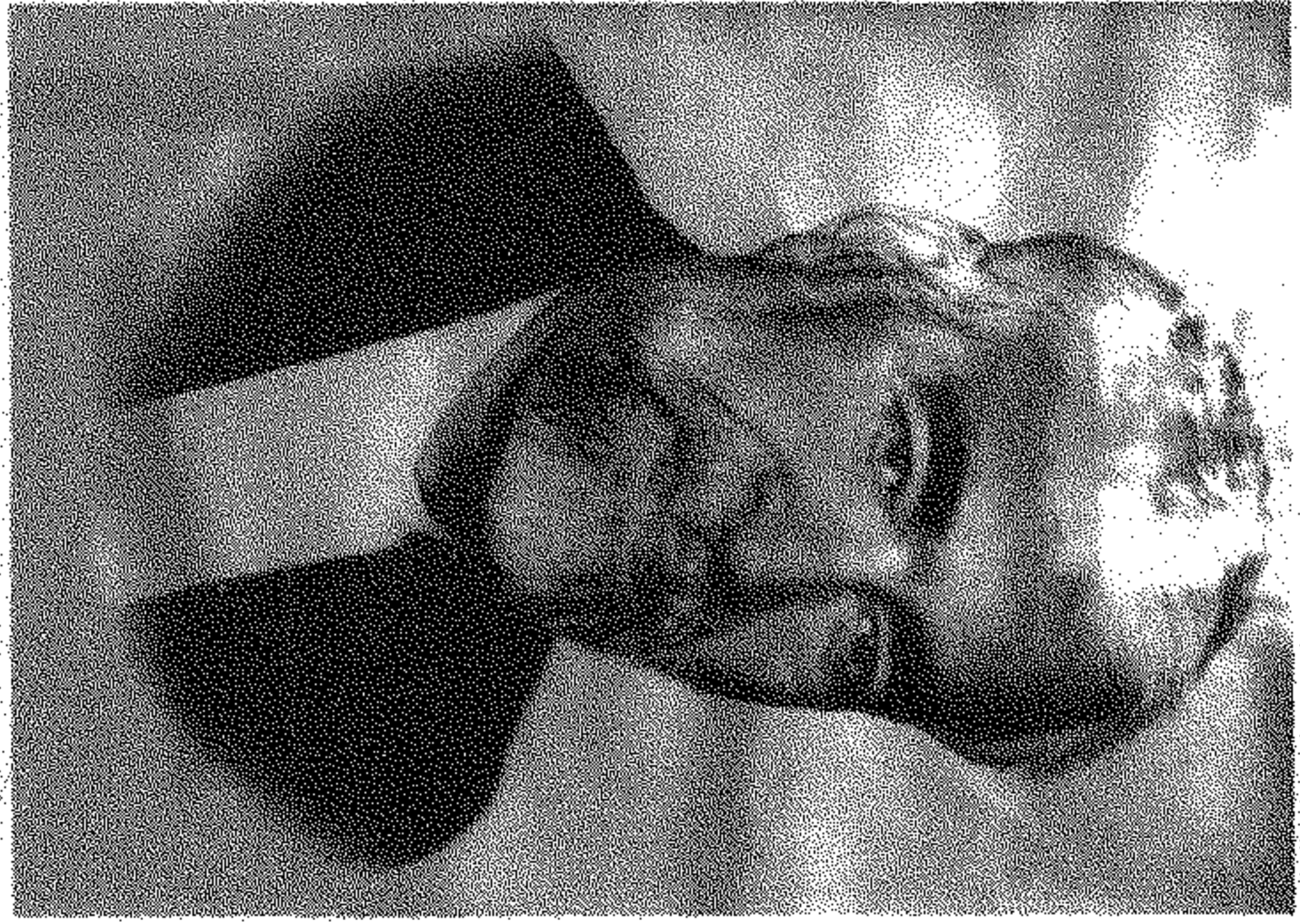


نمای غربی از مسجد امام حسن مجتبی (ع) قم



عکس از مصطفی نجفی

نمایی از مسجد امام حسین نجفی (ع) در قم



محمد روحام صالح پندار و جنتان (ره) مؤسس مسجد امام حسین نجفی (ع) در قم

« دیگر آثار مؤلف »

آثار چاپ شده

- ۱ - ستاره سر پل ذهاب (زندگی نامه و مسند احمد بن اسحاق قمی رحمته الله محرم اسرار امام حسن عسکری علیه السلام ، انتشارات فقه ، ۱۳۸۵ ، قم .
- ۲ - مجموعه اشعار و مقالات برگزیده اولین همایش بزرگداشت شخصیت جلیل القدر ابو علی احمد بن اسحاق قمی رحمته الله ، انتشارات اسوه ، ۱۳۸۵ ، قم .
- ۳ - مقاله شناسی امام رضا علیه السلام معرفی ۲۱۷ مقاله در ۱۰ موضوع از ابعاد زندگانی امام رضا علیه السلام ، فصلنامه فرهنگ کوثر ، ۱۳۸۵ ، قم .
- ۴ - دیدار با امام عصر علیه السلام در کرمانشاه (و نامه های آن حضرت به اهالی دینور و احمد بن اسحاق قمی رحمته الله مدفون در سر پل ذهاب) ، انتشارات فقه ، ۱۳۸۵ ، قم .

« آثار چاپ نشده مؤلف »

- ۱ - پژوهشی در خصوص زیارتگاه‌ها، امامزادگان و بقاع متبرکه استان کرمانشاه حدود ۴۰۰۰ صفحه به همراه بیش از ۵۰۰ قطعه عکس از زیارتگاه‌های استان کرمانشاه (محصول سه سال تحقیق و پژوهش میدانی و کتابخانه‌ای).
- ۲ - رجال کرمانشاه، (جلد اول) راویان و محدثان کرمانشاه.
- ۳ - رجال کرمانشاه، (جلد دوم) زندگی نامه و کرامات علمای کرمانشاه.
- ۴ - خود سازی در مکتب امام صادق (ع).